

آغاز معرفت

پہ حضرت محبت

سید جمال الدین حجازی

آغاز معرفت

بہ حضرت حجّت

صلوات اللہ وسلامہ علیہ

سید جمال الدین حجازی

سرشناسه	: حجازى، سيدجمال .
عنوان و نام پديدآور	: آغاز معرفت به حضرت حجت عليهالسلام / سيدجمال الدين حجازى .
مشخصات نشر	: قم : دارالطب ، ۱۳۹۲ .
مشخصات ظاهري	: ۱۱۲ ص .
شابک	: ۲۵۰۰۰ ريال 3 - 13 - 6571 - 600 - 978
وضعيت فهرست‌نويسى	: فبيا .
موضوع	: مهدويت .
موضوع	: محمد بن حسن (عج) ، امام دوازدهم ، ۲۵۵ ق .
موضوع	: محمد بن حسن (عج) ، امام دوازدهم ، ۲۵۵ ق . - کلمات قصار .
رده‌بندي‌کنگره	: ۱۳۹۲ ۳۱۶ ح / ۴ / BP۲۲۴
رده‌بندي ديويي	: ۲۹۷ / ۴۶۲

نام کتاب :	آغاز معرفت به حضرت حجت عليهالسلام
مؤلف :	سيد جمال الدين حجازى
ناشر :	دارالطب
حروفچينى :	سجاد
شمارگان :	۲۰۰۰
نوبت چاپ :	اول / ۱۳۹۲
چاپ :	نينوا - قم ۷۲۳۲۵۰۱
شابک :	۹۷۸ - ۶۰۰ - ۶۵۷۱ - ۱۳ - 3
	ISBN : 978-600-6571-13- 3


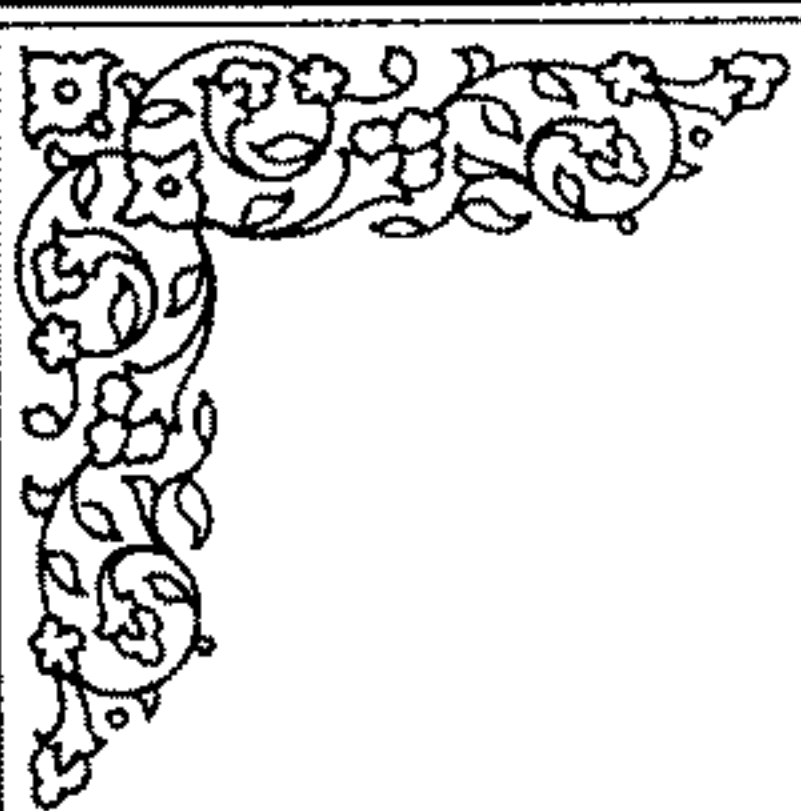
تجدید چاپ منوط به اجازه کتبی مؤلف است.

مراکز پخش : تهران، انتشارات نیک معارف، تلفن ۶۶۹۵۰۰۱

مشهد، انتشارات پیام طوس، تلفن ۲۲۲۳۸۸۸ - ۰۵۱۱

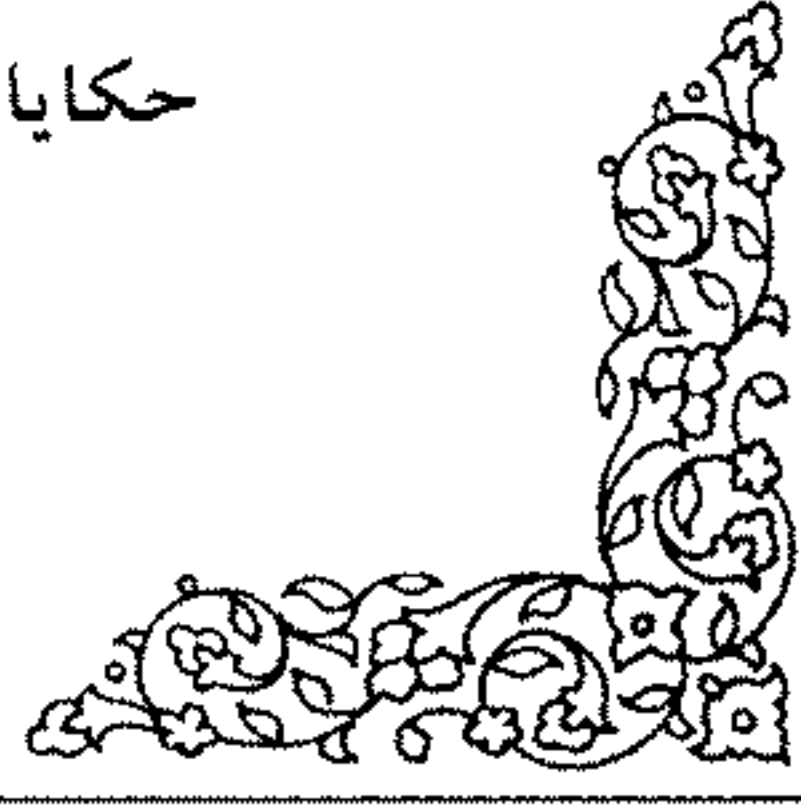
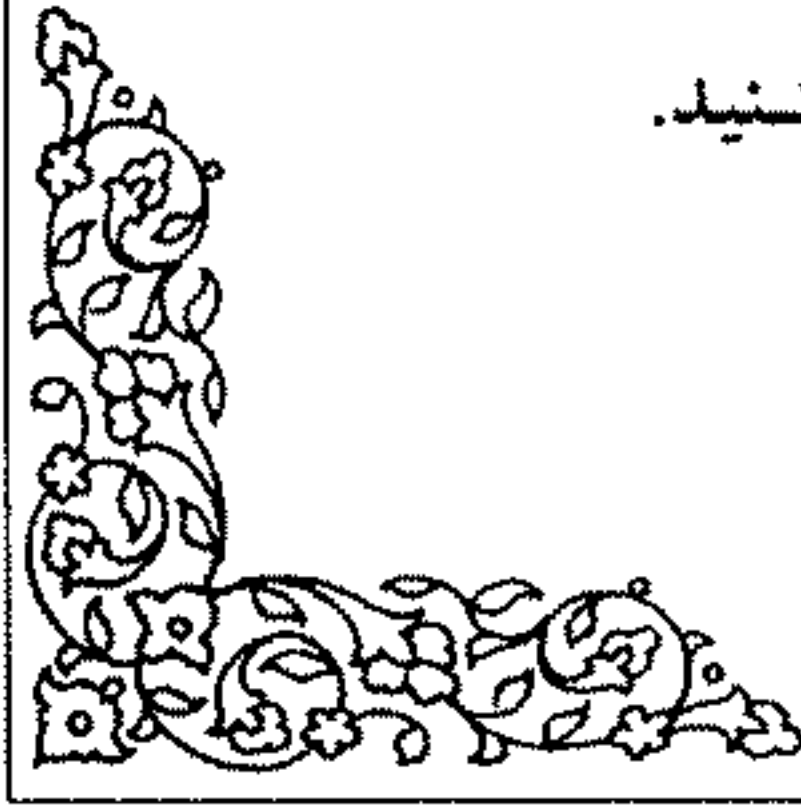
قم، ۰۹۱۲ ۲۵۳ ۹۰۵۰

قیمت : ۲۵۰۰ تومان



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَصَلِّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

این نوشتار، تلخیص کتابی است که قبلاً با نام
«چگونه امام زمان را بشناسیم» منتشر شده،
به اضافه‌ی فصل جدیدی پیرامون اهمیت
معرفت، برای اطلاع از منابع روایات و
حکایات به کتاب مذکور مراجعه کنید.



اهداء

این اثر را به آستان مبارک قدیس عصر،
یگانه‌ی دهر، صاحب امر، حضرت حجة ابن
الحسن سلام الله علیه و روحی فداه تقدیم
می‌دارم و قرب ظهورش را از درگاه الهی
مسئلت دارم. به امید روزی که دوران تاریک
غیبت سرآید رنج و اندوه مولا یمان پایان
پذیرد با قیام آسمانی اش ظلم و بیدادگری را
از صفحه‌ی زمین برچیند و عدالت و آزادی
را برای بشریت به ارمغان آورد.

فهرست مطالب

۹	اهمیت معرفت
۱۲	پاداش معرفت
۱۵	درجات معرفت
۱۷	درجات نزد خدا ائمه هستند
۱۸	افزایش معرفت و ارتقاء رتبه
۲۳	بانویی از دینور
۲۷	آغاز معرفت
۲۸	معنای نص و لزوم آن
۳۳	نصوص و احادیث فراوان در باره‌ی حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام
۳۸	سه اصل مهم معرفتی
۳۹	علم وهبی الهی

۴۱	یک خبر غیبی
۴۳	سخنی از آخرین سفیر
۴۷	قدرت روح
۵۲	کشف یک راز
۵۴	درسی از یک استاد
۵۸	هشدار مهم
۶۰	قدرت روحی اکتسابی
۶۱	قدرت روحی آسمانی
		چند نمونه :
۶۳	دختری که از گور برخاست
۶۵	حادثه‌های دیگر
۶۶	ماجرایی بهت‌انگیز
۶۷	نفرین کارساز
۶۸	جاسوس مغرور
۷۰	تشنه‌ای در بیابان
۷۱	از اعتقاد تا اخلاق و عمل
۷۲	زمینه‌های تربیتی
۷۳	انگیزه‌ی تزکیه و خودسازی
۷۷	پرخاش به مادر، هرگز
۷۸	دلباخته‌ای در باران

۷۹	رهز موفقیت‌ها
۸۱	داستان ملکه
۸۶	حکایتی دیگر
۸۷	سرگذشت من
۹۲	نکته‌ی مهم
۹۳	زیبایی صورت و جمال سیرت
۹۴	از دل سنگ تا منبع نور
۹۸	طهارت روح
۱۰۳	امام زمان علیه‌السلام در قرآن
۱۰۳	۱- حجّت غایب
۱۰۴	۲- انتظار ظهور
۱۰۵	۳- وارثان زمین
۱۰۵	۴- پایان فتنه و ستم
۱۰۶	۵- ندای جهانی اسلام
۱۰۸	سخنانی کوتاه از حضرت مهدی علیه‌السلام

اهمیت معرفت

ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم، چه وقت گشایش فرا رسد (و غم و اندوه ما با ظهور دولت آل محمد علیهم السلام پایان پذیرد؟) حضرت فرمودند:

«ای ابابصیر، مگر تو نیز در زمره‌ی دنیاخواهان هستی؟ کسی که این امر را بشناسد (و به امام خود معرفت پیدا کند) به خاطر انتظارش (که پیوسته منتظر قیام قائم آل محمد است از بدبختی و اندوه اخروی نجات یابد و) در گشایش باشد.»

در بیان دیگری از آن بزرگوار آمده که فرمودند:

«هر که امام زمانش را شناخته باشد، گرچه قبل از قیام صاحب الامر از دنیا برود مانند کسی است که در سپاه آن حضرت باشد، بلکه مثل کسی است که زیر پرچم آن حضرت نشسته باشد.»

هنگامی که فضیل بن یسار از حضرتش پیرامون این سخن الهی

پرسید که فرموده:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۱

«روزی که هر گروه از مردم را با امامشان می خوانیم.»

به او فرمودند: «ای فضیل، امام خود را بشناس، زیرا هرگاه امامت را شناختی تقدّم یا تأخّر این امر، به تو آسیب و زیانی نرساند.»

یعنی هر که امام زمانش را بشناسد و به حجّت خدایش معرفت پیدا کند چه قیام و حکومت جهانی اش زود فرا رسد و حضرتش را ببیند، یا به تأخیر افتد و دیر ظاهر شود و امامش را نبیند برایش یکسان است و خسران و زیانی ندارد. پس خسران و بدبختی برای کسی است که امام زمانش را نشناسد.

در خبر دیگری که علامه‌ی مجلسی آن را حدیث صحیح دانسته و در کتاب «مرآة العقول» آورده، حضرت صادق علیه السلام به زُرارَه فرمودند:

«امام خویش را بشناس که هرگاه به امام زمانت معرفت داشته باشی چه این امر (یعنی ظهور دولت حق) پیش افتد و فرا رسد یا تأخیر پیدا کند برای تو ضرر نخواهد داشت.»

به حکم عقل و بر اساس قرآن و احادیث فراوان، حیات معنوی و سعادت ابدی انسان، بر شناخت امام که حجّت الهی است استوار می باشد. زیرا معارف و حیانی و حقایق آسمانی نزد اهل بیت عصمت و

طهارت علیهم السلام است و هر که با این بزرگواران، بیگانه و ناآشنا باشد از معارف ربّانی بی بهره است، حتی در توحید و خداشناسی نیز به باطل رفته و گمراه می شود. بنابراین کلید اصلی رستگاری دو جهان، در گرو معرفت به امام عصر و کسب نور از علوم آل محمد علیهم السلام است. از این رو در مدارک اسلامی، از عامّه و خاصّه روایت شده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

«هر که از دنیا برود در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است.»^۱

مرگ جاهلیت یعنی مانند مردم گمراه پیش از اسلام در تباهی و گمراهی می میرد و در آخرت، همدیف کافران است و از بهشت جاودان محروم می باشد.^۲

سلیم بن قیس گوید: از حضرت علی صلوات الله علیه شنیدم که می فرمود:

«کمتر چیزی که شخص به واسطه‌ی آن گمراه شود این است که حجّت خداوند تبارک و تعالی و شاهد خدا بر بندگانش را نشناسد. همان حجّت الهی که خداوند به اطاعت و فرمانبرداری از وی دستور داده و ولایتش را واجب نموده است.»

در خبر دیگری که حدیث نگار بزرگ شیعه، جناب ثقة الاسلام

۱. الغدیر، مجلد دهم، صفحه‌ی ۳۶۰

۲. البته مستضعفین که هیچ راهی برای معرفت نداشته و به کلی از دسترسی به حق، ناتوانند مستثنی هستند و حساب جدایی دارند.

کلینی نقل نموده چنین آمده است:

«لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأُمَّةَ كُلَّهُمْ وَ
إِمَامَ زَمَانِهِ وَيُرَدَّ إِلَيْهِ وَيُسَلِّمَ لَهُ.»

«ایمان تحقق نپذیرد تا آن که انسان به خدا و پیامبر و تمام
امامان و امام زمانش معرفت پیدا کند و در امورش به امام
زمانش رجوع کند و تسلیم و فرمانبردار حضرتش باشد.»

در این حدیث، از شرایط اساسی ایمان، این سه اصل شمرده شده
است:

۱- شناخت امام زمان علیه السلام

۲- رجوع نمودن به امام زمان علیه السلام در تمام امور زندگی

۳- تسلیم بودن در برابر آن حضرت

یعنی بدون این سه اصل، ایمان به خدا و پیامبر و سایر امامان نیز
محقق نمی‌گردد.

پاداش معرفت

در کتاب «عُرَرُ الْحِكْمِ» از امیرمؤمنان علیه السلام حدیثی پیرامون
پاداش معرفت نقل شده که عبارت محقق خوانساری در شرح آن،
چنین است:

«هر مؤمنی که حق پروردگار خود و رسول او و حق اهلیت رسول
او را شناسد هرگاه بر رختخواب خود بمیرد او به منزله‌ی این است که

شهید شده باشد در راه خدا و مزد او بر خدا لازم است و سزاوار گردد ثواب هر چه را قصد کرده که بکند از عمل صالح، هرگاه عمر یابد، و از این جمله این است که مستحق ثواب شهیدان گردد، زیرا که چنین مؤمنی، قصد او این است که هرگاه زمان حضور یکی از اهل بیت صلوات الله و سلامه علیهم را درمی یافت که به جهاد می رفتند در رکاب آن حضرت می بود تا شهید می گردید چنانکه قصد و نیت بلکه منتهی آرزوی شیعیان زمان غیبت حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه آن است که چون زمان ظهور آن حضرت را دریابند در رکاب آن حضرت باشند تا شهید گردند پس همان قصد و نیت هریک، جانشین این است که او شمشیر خود را از غلاف کشیده باشد و در رکاب آن حضرت جنگ کند پس ثواب این کار را خواهد داشت.»

شخصی از امیرالمؤمنین علیه السلام در باره ی این آیه ی قرآن پرسید که خداوند فرموده است:

«وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»^۱.

«و بر اعراف (یعنی مرز بین بهشت و جهنم) مردانی هستند که هر یک از بهشتیان و دوزخیان را از سیمایشان می شناسند.»

حضرت فرمودند:

«أعراف ما هستیم، هر که ما را بشناسد وارد بهشت گردد و هر که ما را

انکار کند به دوزخ افتد.»

سلمان فارسی گوید: سوگند به خدا، از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که به حضرت علی علیه السلام می فرمود: «تو و اوصیای پس از تو اعراف می باشید که خدا شناخته نشود مگر از راه معرفت شما و وارد بهشت نگردد مگر کسی که به شما معرفت داشته باشد و شما او را بشناسید و به دوزخ نرود مگر کسی که منکر شما باشد و شما او را انکار کنید.»

بر اساس آیات و احادیث، عارفان به حق امامان علیهم السلام، اهل نجات و سعادتند و به مقامات ارزنده و کمالات معنوی نایل گردند و سرانجام از نعمت های بی پایان اخروی در بهشت جاودان برخوردار شوند.

البته بدیهی است که معرفت باید همراه اطاعت و عمل باشد. یعنی در پی شناخت امام عصر و ولایت و معرفت اهل بیت علیهم السلام باید انسان در برابر او امر آنان تسلیم باشد و دستوراتشان را به کار بندد. حضرت باقرالعلوم علیه السلام در باره ی وظیفه ی مردم نسبت به امامان و اوصیای پیامبر فرمودند:

«مردم سه تکلیف دارند: شناختن ائمه، و تسلیم بودن در برابر آنان، و رجوع به ایشان در مواردی که اختلاف دارند.»

حضرت صادق علیه السلام در باره ی صراط فرمودند:

«صراط دنیا، امام (معصوم) است که اطاعتش بر همه لازم است، هر که در دنیا آن پیشوای معصوم واجب الاطاعة را بشناسد (و به امام

زمانش معرفت پیدا کند) و از حضرتش پیروی نموده و هدایتش را بپذیرد از صراط آخرت که پلی به روی جهنم است نیز بگذرد و هر که در دنیا آن امام را نشناسد قدمش از صراط آخرت بلغزد و در آتش دوزخ سقوط کند.»

بنابراین پاداش بزرگ الهی و نیل به بهشت ابدی، در گرو این است که انسان، نخست امام زمانش را بشناسد و سپس در مسیر رضای او گام نهد و پیرو او باشد. چه آنکه معرفت حقیقی آن است که به دنبالش اطاعت و اقتدا باشد و عارف راستین کسی است که از خواسته و فرمان مولایش سرپیچی نکند و آنچه را امامش نمی‌پسندد مرتکب نشود.

درجات معرفت

معرفت به حجت خدا که نور معنوی و باطنی است مانند روشنائی ظاهری، درجات دارد. یعنی چنانکه نور یک نورافکن، نور ماه و نور خورشید، همه نور هستند اما نسبت به یکدیگر شدت و ضعف دارند و متفاوتند معرفت نیز مراتب و مراحل مختلف دارد.

به همین سبب، ایمان نیز دارای درجات گوناگون می‌باشد. ایمان دو رکن دارد، یکی اعتقاد و علم و باور عقلی، و دیگر محبت و گرایش قلبی.

کسی که به خدا ایمان دارد هم در عقیده و مغزش خدا را باور دارد و هم در دلش خدا را دوست دارد. و به بیان دیگر: ایمان دو پایگاه دارد یکی در مغز و اندیشه است که آن عقیده و معرفت و شناخت می‌باشد و

یکی در قلب است که رنگ احساس دارد و آن مودّت و محبّت می باشد و به لحاظ اینکه معرفت و محبّت، شدّت و ضعف دارد ایمان نیز دارای درجات متفاوت است در نتیجه، مؤمنان، یکسان و برابر نمی باشند و به اعتبار درجه‌ی ایمانشان، مقامات و کمالاتشان تفاوت پیدا می کند.

زبیری گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

«آیا ایمان دارای درجات و مراتبی است که مؤمنان بر اساس آن درجات، نزد خدا بر یکدیگر برتری می یابند؟ حضرت فرمودند: آری.»
در قرآن می خوانیم:

«وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا»^۱

«و برای هر یک، درجاتی است از آنچه انجام دادند.»

بر اساس این وحی الهی، اعمال هر شخص است که مقام و مرتبه‌ی او را بالا می برد و یا تنزل می دهد.

اعمال انسان در یک تقسیم بندی کلی، دو گونه اند: یکی اعمال باطنی و قلبی که مربوط به روح می باشند مانند اندیشه و تعقل و دانش و محبّت، و دیگر اعمال ظاهری و جسمانی که به وسیله‌ی اعضای بدن انجام می شوند مانند وضو و نماز و سخن گفتن و دیدن و شنیدن و امثال آن که دست و زبان و چشم و گوش در کارند.

امور عقلی و فکری و قلبی را «اعمال جوارحی» گویند و کارهای مربوط به اندام و بدن را «اعمال جوارحی» نامند.

۱. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۳۲ و سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۱۹.

پس کلمه‌ی «اعمال» فقط کردار ظاهری را شامل نمی‌شود بلکه علم و اندیشه و عقیده و حبّ و بغض و سایر امور باطنی را نیز در بر می‌گیرد. زیرا این امور هم، عمل و کار هستند منتهی عملی مربوط به دل و روان. اکنون با این توجه، بار دیگر آیه شریفه را که اعمال را محور قرار داده بخوانید و در آن تدبّر و دقت کنید:

«وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا».

مردم با ایمان، برحسب افکار و عقایدشان و بر اساس معارفی که کسب کرده‌اند و بر پایه‌ی محبتی که قلبشان را احاطه نموده، نیز به اندازه‌ی عبادات و کردار نیکی که با بدن انجام داده‌اند در رتبه و درجه‌ی خاصی قرار می‌گیرند یعنی به میزان اعمال جوارحی و جوانحی خود پاداش می‌گیرند و جایگاه و مقامشان در بهشت متفاوت می‌گردد.

درجات نزد خدا ائمه هستند

خداوند در قرآن فرموده است :

«هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»^۱

یعنی آنان درجاتی هستند نزد خدا و خداوند به آنچه انجام می‌دهند بینا است.

عمار سباطی پیرامون این وحی الهی از امام صادق علیه‌السلام سؤال کرد. حضرت در شرح باطن این آیه فرمودند:

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۳

«کسانی که رضوان الهی و خشنودی خدا را (برگزیده و از رضای پروردگار) پیروی کردند ائمه هستند. ای عمار، سوگند به خدا که ائمه نزد خدا درجات اند برای مؤمنان و به میزان ولایت و معرفت و محبت هر کس نسبت به ما (امامان معصوم، خداوند رتبه و مقامی به وی عطا می‌کند و) حسنات و نیکی‌های مؤمنان را چند برابر می‌گرداند و درجات عالی آنها را بالاتر می‌برد.»

از این حدیث و اخبار دیگر در این زمینه استفاده می‌شود که مراتب و مقامات مردم، به میزان معرفت و اطاعتشان از حجّت خدا بستگی دارد و ارزش هر مؤمنی با این معیار سنجیده می‌شود.

افزایش معرفت و ارتقاء رتبه

از آنچه گفتیم معلوم شد معیار ارزش انسان و راه تکامل او معرفت به امام زمان است و معرفت هم مانند نور، مراتب دارد و قابل افزایش است، نیز می‌بینیم که میل به کمال و ترفیع مقام، در فطرت آدمی نهفته است و هر انسانی جویای تعالی و تکامل می‌باشد و برای رسیدن هر چه بیشتر به کمالات و الای معنوی و سعادت ابدی پیوسته می‌کوشد پس باید بر معرفتش به امام زمانش بیافزاید و از این راه، معرفتش را به خالق یکتا و آفریدگارش بیشتر کند تا به اهداف بلندش دست یابد.

حضرت باقرالعلوم علیه‌السلام فرمودند:

«منزلت و مقام شیعه را بر مبنای روایت و معرفتشان بشناس، چه آنکه معرفت، عبارت است از فهم روایت، و با فهمیدن و دانستن

روایات، مؤمن به بالاترین درجات ایمان ارتقاء می‌یابد. من در نوشته‌ای از علی علیه‌السلام دیدم که: قیمت و ارزش هر انسانی، وابسته به معرفت او است.»

حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند:

«قدر و منزلت شیعیان ما را نزد ما به مقدار روایتشان از ما و به میزان فهمشان نسبت به ما بشناسید.»

و نیز فرمودند:

«یک حدیث را که بفهمی (و به درستی آن را تعقل کنی و دریابی) بهتر است از هزار حدیث که روایت کنی (و برای دیگران بازگو نمایی اما عمق معنا و مفهومی را نفهمی).»

حضرت صادق علیه‌السلام خطبه‌ای پیرامون ویژه‌گی‌های ائمه علیهم‌السلام بیان نمودند که فرازهایی از آن را خاطر نشان می‌سازیم:

«خداوند به وسیله‌ی ائمه‌ی هدی از اهلیت پیامبر، دینش را واضح ساخت و راهش را روشن نمود و باطن چشمه‌های دانشش را گشود. هر که از امت محمد صلی الله علیه و آله حق واجب امام خود را بشناسد (و به امام زمانش معرفت داشته باشد) مزه‌ی شیرین ایمانش را بیابد و برتری زیبایی و خرمی اسلامش را بداند...»

زیرا خداوند، آن امام (معصوم) را بر جهانیان حجت قرار داده است....»

و آنچه نزد خداوند است جز از راه وسائل او (یعنی جز به وسیله‌ی معرفت و اطاعت آن حجت الهی) به دست نیاید.

و خداوند اعمال بندگان را جز با معرفت آن امام نپذیرد.»
 از مجموع احادیث گذشته که در کتاب کافی و بحارالانوار آمده
 استفاده شد که اصل ایمان، سرمایه‌ی ورود به بهشت است و هر چه
 ایمان - که عبارت است از معرفت و محبت به خدا و پیامبر و ائمه
 علیهم السلام - بیشتر شود درجات انسان در بهشت ارتقاء می‌یابند.

اکنون باید دانست که چگونه می‌توان حجّت خدا را شناخت و از
 چه راه می‌توان معرفت و محبت به امام زمان علیه السلام را افزود؟
 بدیهی است که هر کمال و سیری، یک نقطه‌ی آغاز دارد سپس
 مرحله به مرحله پیش می‌رود تا به هدف نهایی برسد. کسی که برای
 رسیدن به مکان خاصی مسافرت می‌ورد قهراً سفرش از یک نقطه
 شروع می‌شود و بعد منزل به منزل می‌پیماید تا به مقصد برسد.

کسی که جویای علم است و می‌خواهد دانشمند شود باید از کلاس
 اول دبستان شروع کند و گام به گام مدارج علمی را طی کند تا دوران
 ابتدایی و متوسطه و دانشگاه را پشت سر نهد و باز هم بکوشد تا به
 دکترا نایل گردد.

خلاصه مثل بالارفتن برای رسیدن به پشت‌بام که پله پله بالا
 می‌روی و مانند کوهنوردی برای رسیدن به قله‌ها که قدم به قدم صعود
 می‌کنی، اگر بخواهی در امور دنیوی مانند تجارت و صنعت و
 کشاورزی پیشرفت کنی یا در امور معنوی و کمالات علمی و مقامات
 روحانی ترقی کنی باید نقطه‌ی آغاز را بشناسی و سیر خود را از آن جا
 شروع کنی و همچنان مرحله به مرحله پیش بروی تا کم‌کم اوج بگیری

و کامیاب گردی.

اکنون سؤال این است که معرفت به امام زمان علیه السلام از کجا باید آغاز شود و کلاس اول این سیر معرفتی و اعتقادی برای نیل به آن مقامات والای انسانی و ملکوتی چیست؟

کتابی که پیش رو دارید بیان کننده‌ی همین حقیقت است و کوشش شده تا برای مبتدیان راه، نخستین مرحله‌ی شناخت حجت خدا را نشان دهد. باشد که به فضل الهی، گام به گام در این مسیر حرکت کنیم و هرچه بیشتر بر معرفت و محبت و اطاعت خود از ولی الله الاعظم بیافزاییم.

حوزه‌ی علمیه‌ی قم

سید جمال موسوی حجازی

با نام نویسندگی سید جمال الدین حجازی

بانویی از دینور

عاتکه از بانوان دینور، که زنی خردمند و با ایمان بود به احمد بن ابی روح گفت: شما در ناحیه‌ی ما از نظر دیانت بر همه برتری دارید به همین خاطر می‌خواهم امانتی را به عهده شما بگذارم تا به انجامش رسانید.

آنگاه کیسه‌ای در برابرش نهاد و گفت: اینها مقداری پول نقره است که در این کیسه‌ی سر بسته و مهر شده قرار دارد. کیسه را نگشایید تا به دست آنکه از غیب به شما خبر دهد و بگوید در آن چیست و چه مقدار می‌باشد بسپارید. این هم گوشواره‌ی من است که معادل ده سکه‌ی طلا ارزش دارد و در آن، سه نگین می‌باشد که ده سکه‌ی زر قیمت دارد. من حاجتی دارم که می‌خواهم پیش از آن که حاجتم را عرضه بدارم حضرت صاحب الزمان، خود از آن خبر دهد.

سپس گفت: هنگام عروسی من، مادرم ده سکه از شخصی وام گرفته

که خبر ندارم آن‌ها را از چه کسی قرض نموده و اکنون که سال‌ها از ازدواج گذشته و تصمیم دارم بدهکاری مادرم را پردازم وام دهنده را نمی‌شناسم و نمی‌دانم این مبلغ را به چه کسی برگردانم.

آنگاه گفت: هر که پرده از این راز برداشت و جزئیات این امور را اطلاع داد این اموال را تحویلش دهید.

احمد گوید: خواسته‌ی بانو را قبول کردم. امانت‌هایش را تحویل گرفتم و آهنگ بغداد نمودم.

هنگامی که وارد شهر شدم یکسره به طرف خانه‌ی حاجز رفتم و پس از کسب اجازه وارد شده گفتم: مالی همراه دارم تا به صاحبش برسانم.

آن مرد عالی مقام گفت: ای احمد بن ابی روح باید به سامرا بروی. پرسیدم: شما که وکیل امام هستید آیا خود عهده‌دار آن نمی‌شوید؟! گفت: من نسبت به این مال دستوری ندارم. سپس نامه‌ای نشانم داد و افزود: این پیامی است که درباره‌ی کار تو به من رسیده است.

وقتی نگاهم به نامه افتاد دیدم نوشته شده:

«لَا تَقْبَلُ مِنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي رُوحٍ، تَوَجَّهَ بِهِ إِلَيْنَا إِلَى سُرٍّ مَنْ رَأَى».

از احمد بن ابی روح نپذیر، او را به سامرا نزد ما بفرست.

آنگاه حاجز را بدرود گفتم.

هنگامی که وارد سامرا شدم به طرف منزل امام حرکت کردم. وقتی نزدیک خانه‌ی حضرت رسیدم دیدم خدمتگزار آقا در را باز کرد و

بیرون آمد.

آنگاه پرسید: آیا تو احمد بن ابی روح هستی؟

جواب دادم: آری.

نوشته‌ای به دستم داد و گفت: این نامه را بخوان.

نامه را گشودم، دیدم خطاب به من چنین نوشته شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

«ای پسر ابی روح، عاتکه دخت ایرانی، کیسه‌ای به تو سپرده که به گمانت در آن یک هزار درهم است اما چنان که تو پنداشتی نیست. البته رسم امانت‌داری را نگاه داشتی و همان گونه که عهد کرده بودی کیسه را نگشودی و از آن چه درون آن می‌باشد خبر نداری.

در این کیسه، هزار پول نقره و پنجاه سکه‌ی زر می‌باشد. نیز همراه تو گوشواره‌ای است که آن زن گمان کرده معادل ده سکه‌ی طلا ارزش دارد. اودرست پنداشته، ولی این مقدار بهای گوشواره و دونگینی است که در آن می‌باشد. این گوشواره دارای سه نگین مروارید است که به مبلغ ده دینار خریده ولی قیمتش بیش از این می‌باشد.

اکنون این گوشواره را به فلان زن که خدمتکار است تحویل بده، زیرا گوشواره را به وی بخشیدیم. خود به بغداد برگرد و آن مال را به حاجز بسپار و آن چه حاجز به تو عطا کند بگیر که توشه‌ی راه و هزینه‌ی سفرت تا هنگام بازگشت به خانه خواهد بود.

اما ده سگه‌ی طلا که عاتکه خبر دارد مادرش برای عروسی او وام گرفته و اینک پنداشته صاحبش را نمی‌شناسد. چرا، وی می‌داند که سگه‌ها مال کیست، از آن کلثوم دختر احمد می‌باشد که زنی ناصبی و دشمن اهل بیت است. به همین خاطر دشوار می‌دارد که پول‌ها را به وی برگرداند و مایل است آن‌ها را بین خواهران و برادران ایمانی‌اش تقسیم کند و برای این کار از ما اجازه می‌خواهد.

وی آن اموال را میان برادران و خواهران دینی خود که نیازمند و تهیدست می‌باشند توزیع نماید.

تو هم ای فرزند ابی روح هرگز درباره‌ی گرایش و اعتقاد به جعفر و آزمایش او به افکار گذشته‌ات برنگرد و به منزلت مراجعت کن که عمویت مرده و خداوند، ثروت و همسرش را نصیب تو ساخته است».

وقتی نامه را خواندم به فرمان امام گوشواره را به زنی که از خدمتکاران حضرت بود تحویل دادم و کیسه‌ی سگه‌ها را برداشته رهسپار بغداد شدم و بی درنگ به سراغ حاجز رفتم و کیسه‌ی زر را تسلیم وی نمودم. حاجز کیسه را وزن کرد دقیقاً هزار پول نقره و پنجاه سگه‌ی طلا در آن بود.

آنگاه سی سگه‌ی زر به من داد و گفت: دستور دارم این مبلغ را برای هزینه‌ی سفر به تو بدهم.

سی دینار را گرفتم. از حاجز سپاس‌گزاری نموده بیرون آمدم.

چیزی نگذشت که برایم خبر آوردند که عمویم از دنیا رفته و خانواده‌ام از من خواسته‌اند تا هر چه زودتر نزد آنان برگردم. من با شنیدن این خبر اسباب سفر بستم و آماده‌ی بازگشت شدم. وقتی به دینور رسیدم دیدم عمویم فوت شده و سه هزار سکه‌ی طلا و یکصد هزار پول نقره به من ارث رسیده است.

آغاز معرفت

این ماجرا و رویدادهای دیگری نظیر آن نشان می‌دهند که حضرت ولیّ عصر علیه‌السلام به تمام اسرار، دانا و از همه‌ی جریانات هستی و حوادث اجتماعی و خصوصیات فردی مردم آگاه می‌باشد و به علم الهی و دانش آسمانی همه چیز را می‌داند.

همین ویژگی یکی از اموری است که نشان دهنده‌ی مقام امامت آن حضرت بوده و اثبات می‌کند که وی حجّت خدا و جانشین راستین پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله می‌باشد. زیرا یکی از نشانه‌های سفیران حق این است که بدون کسب علم، به اراده و اعطای الهی، اسرار و رازهای نهفته در دو نظام تشریح و تکوین را می‌دانند.

نشانه‌ی دیگر، قدرت آسمانی است که به اراده‌ی خداوند در آنان نهاده شده و بر اساس آن، پیامبران و امامان علیهم‌السلام بر انجام هر کاری به اذن الهی قادر هستند.

آن علم و این قدرت خدادادی، بی‌نه و نشانه‌ی حقانیت سفیران الهی

می‌باشد و حجّت‌های راستین را از مدعیان دروغین ممتاز می‌سازد. البته میزان دانش و مقدار توانایی، در سفیران آسمانی یکسان نیست بلکه هر یک از آنان در حدود مسؤولیت و به اندازه‌ی مقام و رتبه‌ی خویش از آن بهره دارد. تنها پیامبر اسلام و اهل بیت عصمت و طهارتند که در علم و قدرت خدادادی، سرآمد بوده و نسبت به تمام امور خلقت و آن چه در جهان آفرینش خلق شده، دانا و توانا هستند و در یک جمله‌ی کوتاه، همه‌ی مخلوقات در این جهان و عالم قبل و نیز جهان آخرت، تحت فرمانشان بوده و احاطه‌ی علمی این بزرگواران بر جمیع پدیده‌ها ثابت و مسلم است.

نکته‌ی مهم این است که هر که از یک امر غیبی خبر داد یا فکر کسی را خواند یا کار خارق‌العاده‌ای انجام داد دارای علم و قدرت و هبیب الهی نیست بلکه صاحب دانش و قدرت خدایی شخصیتی است که نص و معرفتی آسمانی بر حجّتش قائم باشد.

معنای نص و لزوم آن

کلام صریح را که هیچ تحریف معنوی نپذیرد و صد در صد مفید علم و یقین باشد در اصطلاح دانشمندان «نص» گویند. طریحی در کتاب مجمع‌البحرین گوید:

نص در اصطلاح اهل دانش عبارت است از لفظی که بر معنایی دلالت کند که به حسب فهم، احتمال نقیض در آن معنا راه نیابد.

به حکم عقل حجّت خدا را باید به وسیله «نص» شناخت.
علامه‌ی حلی در کتاب «نهج‌الحق» تحت عنوان راه تعیین امام گوید:
تعیین پیشوا باید به وسیله‌ی نص از جانب خداوند یا از
سوی پیامبر و یا از طرف امامی باشد که امامتش از راه نص
ثابت شده باشد.

در گفتار اهل بیت علیهم‌السلام نیز بر همین طریق برای شناخت
حجّت خدا تکیه شده و «نص» بر رهبران آسمانی، به عنوان شاخص
اصلی معرفی گردیده است.

بنابراین پیامبر یا وصی پیامبر شخصیتی است که از جانب خدا یا از
سوی حجّت الهی (که حجّتش از طریق «نص» ثابت گردیده) منصوب
شده باشد و بر مقام رسالت یا امامت او، کلام صریح آسمانی دلالت کند.
زیرا پیامبران و جانشینان آنها باید دارای مقام عصمت بوده از
هر ظلم و گناه و خطا و اشتباهی مصون باشند تا حجّت خدا بر مردم
تمام شود و مردم در مراجعه به آنان و اطاعت از فرمانشان، اطمینان صد
در صد و یقین کامل داشته باشند و بدانند آن چه به عنوان حکم
پروردگار بیان می‌دارند از هوی و هوس و القائات شیطان، مصون
است.

بدیهی است مقام عصمت از امور باطنی می‌باشد و جز خداوند هیچ
کس از وجود این گوهر معنوی خبر ندارد و نمی‌داند در چه اشخاصی
نهفته است از این رو همان خالق که معصوم را آفریده و نور عصمت را

در وی قرار داده، باید او را منصوب نماید و غیر از خداوند در صلاحیت هیچ فرد یا گروهی نیست که امام انتخاب کند. این نص در مورد اوصیاء رسول اکرم یعنی دوازده امام معصوم علیهم السلام قطعی بوده و در مدارک اسلامی چه منابع شیعه و چه غیر شیعه به طور فراوان ثبت گردیده است.

از اسنادی که اثبات می‌کند مقام نبوت و امامت در اختیار مردم نیست بلکه به امر خدا و انتخاب پروردگار می‌باشد و نیز اعلام می‌نماید که خلافت و امامت دوازده امام معصوم بعد از پیامبر اسلام، به فرمان الهی بوده حدیثی است که در تفسیر آیه‌ی شصت و هشتم سوره‌ی قصص وارد شده و دانشمندان عامّه هم آن را گزارش کرده‌اند. آیه‌ی شریفه چنین است:

«وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»

«و پروردگارت هر چه بخواهد می‌آفریند و اختیار می‌کند و آنان را حق‌گزینش و اختیار نیست.»

حافظ محمد بن موسی شیرازی که از بزرگان عامّه است در تفسیر آیه‌ی فوق این گونه حدیث نموده است:

انس بن مالک گفت: از پیامبر اکرم درباره‌ی این آیه پرسیدم.

حضرت فرمودند:

خداوند آدم را از گِل آفرید آن گونه که اقتضای اراده و اختیارش بود و مرا و اهل بیتم را بر تمام خلق برگزید آنگاه ما را

انتخاب نمود. مرا پیامبر قرار داد و علی بن ابی طالب را به مقام وصایت و جانشینی من منصوب ساخت سپس خدا فرمود: آنان را اختیار و حق گزینش نیست. یعنی این حق را برای بندگان قرار ندادم که انتخاب کنند و خود هر که را بخواهم برگزینم. بنابراین من و خاندانم برگزیده‌ی خدا از خلقش هستیم.

این گزاره که سید هاشم بحرانی در جلد سوم تفسیر برهان از طریق عامه ثبت نموده نصّ گویایی است که به خوبی نشان می‌دهد رسالت خاتم الانبیاء و امامت دوازده امام معصوم علیهم السلام به انتخاب و انتصاب الهی بوده و معرفّ آنان وحی آسمانی می‌باشد.

علامه نصیرالدین طوسی در «تجرید الاعتقاد» در مقصد پنجم، بعد از آن که اثبات نموده امام باید از جانب خدا برگزیده و منصوب گردد و پس از اقامه‌ی دلایل متعدّد بر عصمت امام، در باره‌ی راه شناخت امام و طریق اثبات امامت فرموده است:

«وَالْعِصْمَةُ تَقْتَضِي النَّصَّ وَ سِرَّتُهُ»

در توضیح مختصر پیرامون این عبارت کوتاه گوئیم:

امامت باید به کلام صریح و لفظ آشکار که جز احتمال یک معنی در آن نرود و تأویل در آن جایز نباشد از سوی معصوم ثابت شود یعنی پیامبر باید امام بعد از خود را تعیین کند و خلافت او را ابلاغ نماید و آن امام معصوم باید امام بعدی را معین نماید و بر امامتش تصریح و وصیت کند و تا آخرین امام و جانشین هم چنین پیش رود که این را

نصّ بر امامت گویند.

دلیل لزوم نصّ دو امر است:

۱- چنان که خاطر نشان گردید امام باید معصوم باشد و عصمت، امر باطنی و از شئون مخفی و نفسانی است که جز خداوند و شخصی که خدا آگاهش نموده هیچ کس از آن خبر ندارد بنابراین باید امام را پیامبر به امر الهی تعیین کند.

۲- سیره و روش پیامبر آن بود که امتش را رها و سرگردان نمی گذاشت و تکلیف آنان را در تمام مسائل فردی و اجتماعی روشن می ساخت چه آن که حضرتش از پدر، مهربان تر و از هر مرتبی دل سوز و معلم مسئولی، مشفق تر و بر هدایت و تکامل مردم حریص تر بود، چنان که خداوند در آخر سوره ی توبه فرموده است:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ.

یعنی پیامبری از خود شما به سویتان آمد که زحمت و رنجتان بر او گران آید و بر هدایت و رشدتان حریص است و نسبت به مؤمنان، عطف و مهربان می باشد.

محال است چنین پیامبری که در کوچک ترین امور زندگی از ارشاد و راهنمایی مردم فروگذار نمی کرد در مهم ترین مسئله ی حیات که خوش بختی و رستگاری دنیا و آخرت امت به آن وابسته است سکوت نماید و وصی و جانشینی برای خود معین نکند.

علامه‌ی حلی در کتاب کشف‌المراد بر این عبارت محقق طوسی شرح کوتاهی دارد که ترجمه‌ی خلاصه‌اش این است:

پیامبری که هرگاه می‌خواست یک یا دو روز به سفر رود و از مدینه خارج شود جانشینی برای خود قرار می‌داد تا امور مسلمانان را اداره کند چگونه ممکن است امتش را بعد از خود بدون رهبر رها کند و در پر اهمیت‌ترین مسائل که از نظر ارزش و آثار و نیاز مردم پس از پیامبر، بی‌نظیر است آنان را در جهل و حیرت وانهد. بنابراین از سیره و روش پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معلوم می‌شود که نصب امام و وصیت بر امامت، بر آن حضرت واجب و لازم است.

نصوص واحادیث فراوان

در باره‌ی حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام

نصوص و اخبار فراوانی از خداوند سبحان و پیامبر آخرالزمان و حضرت زهرا و علی مرتضی تا امام یازدهم حضرت عسکری علیهم‌السلام در باره‌ی امام زمان نقل شده که تمام ویژگی‌ها و مشخصاتی که برای شناخت آن حضرت لازم است در آن نصوص بیان شده و با توجه به آن‌ها جای تردیدی برای هیچ عاقل منصفی باقی نمی‌ماند که فرزند امام حسن عسکری، جانشین دوازدهم پیامبر و امام معصوم و حجّت منصوب از جانب پروردگار عالم است که زنده و غایب می‌باشد.

نقل و شرح این احادیث، کتاب مستقلی می‌طلبد اکنون فهرست

برخی از عناوین آن روایات را خاطر نشان می‌سازیم:

۱. سیصد و یازده گزاره در باره‌ی عدد جانشینان رسول اکرم است و بیان می‌دارند که ائمه‌ی اطهار علیهم‌السّلام دوازده نفرند به تعداد نقیبان بنی‌اسرائیل.

۲. صد و سی و سه حدیث دلالت دارند بر آن که نخستین امام از آن پیشوایان معصوم، حضرت علی علیه‌السّلام است.

۳. نود و یک خبر نام آخرین معصوم را برده و گفته اولین نفر از دوازده امام، حضرت علی و آخرینشان حضرت مهدی علیهم‌السّلام است.

۴. نود و چهار روایت گویای آن است که اوصیای پیامبر اسلام دوازده نفر هستند و آخرین پیشوا حضرت مهدی علیهم‌السّلام می‌باشد.

۵. دویست و چهل و شش گزارش می‌گویند نه نفر از آن دوازده امام از نسل امام حسین هستند و نهمین آن‌ها حضرت قائم علیهم‌السّلام است.

۶. در پنجاه سند نام آن دوازده امام معصوم یک یک بیان شده است.

۷. هزار و چهل و شش گزاره به ظهور حضرت مهدی علیه‌السّلام بشارت داده و گفته که وی از اهلیت است.

۸. چهل و هشت حدیث فرموده که نام و کنیه‌ی حضرت مهدی نام

و کنیه‌ی پیامبر می‌باشد و وی شبیه‌ترین مردم به رسول‌الله است.

۹. بیست و یک خبر از سیمای حضرت مهدی و اوصاف جسمانی‌اش حکایت نموده است.
۱۰. چهار صد و شش روایت گویای آن است که حضرت مهدی از فرزندان امیر مؤمنان و فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله علیهم می‌باشد.
۱۱. در بیش از نهصد حدیث، نام اجداد حضرت مهدی علیه‌السلام بیان شده است.
۱۲. صد و چهل و هفت سند دلالت دارند که نام پدر حضرت مهدی علیه‌السلام حسن می‌باشد.
۱۳. صد و بیست و سه روایت گوید که حضرت مهدی علیه‌السلام زمین را سرشار از عدالت سازد.
۱۴. صد و یک گزارش پیرامون نهان‌زیستی و طولانی شدن غیبت آن حضرت است.
۱۵. سیصد و هجده خبر حاکی از عمر طولانی آن حضرت است.
۱۶. بیست و چهار حدیث گوید او ظهور نخواهد کرد مگر بعد از آن که مردم به شدت، امتحان شوند و بلاهای بزرگی رخ دهد.
۱۷. بیست و پنج سند حکایت کند که وقت ظهورش، حضرت مسیح از آسمان فرود آید و در نماز به امام زمان علیه‌السلام اقتدا نماید.
۱۸. دویست و چهارده روایت در باره‌ی ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام و تاریخ آن و برخی از حالات مادر بزرگوارش می‌باشد.

۱۹. نه حدیث، معجزات امام زمان را در ایام حیات پدر گرامی اش بیان نموده است.

۲۰. در نوزده خبر، حکایت کسانی که در زمان زندگی امام عسکری، حضرت مهدی علیهما السلام را دیده‌اند آمده است.

۲۱. بیست و پنج گزارش، سرگذشت کسانی را که در دوران غیبت کوتاه، خدمت آن حضرت مشرف شده‌اند شرح داده است.

۲۲. بیست و هفت مورد، گویای معجزات امام زمان در سال‌های غیبت کوتاه است.

۲۳. بیست و دو گزارش پیرامون حالات سفیران آن حضرت در مدت غیبت کوتاه رسیده است.

۲۴. بیست و سه حدیث بیان‌گر فضیلت انتظار قیامش و ثواب و مقام منتظران می‌باشد.

۲۵. نه سند بر حرمت انکار آن حضرت و گناه بزرگ منکرینش دلالت دارند از جمله بیان داشته: هر که او را انکار کند پیامبر اسلام را منکر شده است.

۲۶. چهل و نه خبر کیفیت ظهور حضرت مهدی علیه السلام و بروز فتنه‌ها و بدعت‌های قبل از قیام را شرح داده است.

۲۷. پنجاه و شش روایت در باره‌ی برخی از نشانه‌های ظهور وارد شده و گفته هنگام قیامش، به ندای آسمانی، نام وی و نام پدرش در جهان طنین انداز شود.

۲۸. هجده حدیث پیرامون علم و سخاوت امام زمان علیه‌السلام نقل گردیده است.

۲۹. سی و چهار گزارش، سیره و روش و زهد حضرتش را بیان نموده است.

۳۰. چهل و دو روایت گوید حضرت مهدی علیه‌السلام مردم را به قرآن و سنت برمی‌گرداند، از دشمنان خدا انتقام می‌گیرد و در او سنت‌هایی از پیامبران است.

ما فقط برخی از فهرست اخباری را که در باره‌ی امام زمان علیه‌السلام نقل شده در این سی موضوع آوردیم که خود، فوق حدّ تواتر است و اگر تمام احادیثی که پیرامون زندگی و شخصیت حضرتش رسیده دسته‌بندی شوند و فهرست موضوعی دقیقی تدوین گردد احادیث بسیار فراوانی خواهد شد که غیر از حضرت علی و امام حسین علیهما‌السلام، نصف این احادیث در باره‌ی تمام نه امام دیگر نرسیده است.

نکته‌ی مهم این است که بر آن مجموعه‌ی حدیثی فوق حدّ تواتر، دو موضوع افزوده می‌شود که در آن دو موضوع، گزارش‌ها و اسناد، قابل احصاء و جمع‌آوری دقیق نیست. آن دو موضوع عبارتند از:

۱. معجزاتی که در زمان غیبت طولانی از آن حضرت صادر شده است.

۲. حکایت‌کسانی که در زمان‌نهران زیستی طولانی خدمتش رسیده‌اند.

سه اصل مهمّ معرفتی

نتیجه‌ی آن چه گذشت این شد که یکی از راه‌های حصول علم و یقین، نصوص و اخبار متواتر یعنی گزاره‌های فراوان و پی در پی می‌باشد زیرا از نظر عقل، محال است بر چنان نقل متواتری، تبانی بر دروغ شده باشد، از این رو با توجه به نصوص فراوان و احادیث فوق حدّ تواتر که پیرامون شخصیت حضرت حجّت علیه‌السلام در منابع معتبر و جوامع حدیثی عامه و خاصه ثبت گردیده، وجود حضرتش چون خورشیدی فروزان چنان می‌درخشد که هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند آن آفتاب عالم‌تاب را انکار کند.

از مجموع مطالب گذشته سه اصل مهم و اساسی معلوم شد:

۱. رهبران الهی کسانی هستند که از هر گناه و خطایی مصون‌اند آنان به انتخاب خداوند، پیشوای خلق گردیده و از سوی پروردگار مهربان به این مقام منصوب شده‌اند.

۲. سند حجّیت آنان، نصّ خداوند می‌باشد یعنی امامتشان در کلامی روشن و صریح بیان شده که این نصوص قطعی و اسناد آسمانی، به وسیله‌ی پیامبر یا امام پیشین ابلاغ گردیده است.

۳. هر پیامبر یا وصیّ پیامبری که به حجّیتش تنصیب شده و از طرف خدا منصوب گردیده دارای علم و قدرت الهی است.

در باره‌ی اصل اول و دوم مطالبی به طور فشرده بیان شد، اکنون پیرامون سومین اصل یعنی علم و قدرت وهبی الهی شرح کوتاهی خاطر نشان می‌گردد.

علم/ وهبی الهی

دانش بشری، همه از راه اکتساب و تحصیل است، اما علوم پیامبران و امامان علیهم السّلام فقط از طریق اعطاء و موهبت الهی می باشد. راه اول را که همراه با تلاش و تحصیل خود انسان است «علم اکتسابی» نامند و طریق دوم را که بدون دخالت بشر و بی زحمت و رنج درس خواندن می باشد دانش اعطایی یا «علم وهبی» گویند. هر پیامبر و وصی پیامبری، به تعلیم الهی آن چه را در مسیر رسالت و در جهت هدایت امت قرار دارد می داند.

البته علم موهبت شده به هر حجّتی، در محدوده‌ی هدایتگری و وسعت دایره‌ی رسالت یا وصایتش می باشد، نه آن که هر پیشوایی به تمام علوم اولین و آخرین دانا باشد. فقط پیامبر اسلام و اهل بیت معصومین آن حضرت اند که به تعلیم خداوند، از جمیع اسرار خلقت و تمام علوم آگاهند و سراسر، دانش و نور آفریده شده‌اند و بر همه‌ی آفرینش، سیطره‌ی علمی دارند.

گزارش‌های فراوان که «اخبار متواتر» نامیده می شوند از طریق شیعه و غیر شیعه، سند زنده‌ی این حقیقت است و مدارک اسلامی، سرشار از احادیثی است که بیانگر احاطه‌ی علمی چهارده معصوم بر تمام مخلوقات می باشد.

اکنون به طور نمونه فرازهایی را خاطر نشان می سازیم:

نخست چند مورد را که در کتاب «روح هستی» از متون روایی

شیعی نقل کرده‌ایم یادآور می شویم:

از امام مجتبی علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«إِنَّا لَنَعْلَمُ مَا يَجْرِي فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»

ما آن چه را در شب و روز جریان دارد می دانیم.

سپس افزودند:

خداوند متعال، حلال و حرام و علم تنزیل و تأویل را به پیامبرش آموخت، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله تمام دانش خود را به علی علیه السلام تعلیم نمود.

باز از همان بزرگوار گزارش شده که فرمودند:

از جدّم رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره ی پیشوایان بعد از او پرسیدم. فرمودند: امامان بعد از من به عدد نقباء بنی اسرائیل، دوازده نفرند که خداوند، دانش و فهم مرا به آنان داده و تو نیز از جمله ی ایشان هستی.

پرسیدم: ای رسول خدا پس قائم ما اهل بیت کی ظهور خواهد کرد؟

فرمودند: مثل او همانند قیامت است که در آسمان ها و زمین بس گران باشد. به سراغتان نیاید مگر یکباره و ناگهان.

نیز همان امام معصوم علیه السلام فرمودند:

شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام می گفت: تو وارث دانش من هستی و معدن حکمت هایم می باشی و پیشوای بعد از من خواهی بود. زمانی که شهادتت فرا

رسد، پسر ت حسن و بعد از شهادت وى فرزندت حسين به امامت رسند. وقتى حسين شهيد شود پسرش على امام است زيرا بعد از حسين نه نفر از نسل او امامان پاك و پيشوايان طاهرين مى باشند.

عرض كردم: اى رسول خدا نامهاى آن نه نفر چيست؟ فرمودند: على و محمد و جعفر و موسى و على و محمد و على و حسن و مهدى كه از نسل حسين اند و خداوند تعالى به وسيله‌ى مهدى زمين را سرشار از انصاف و عدالت سازد چنان كه مالا مال از ظلم و ستم شده باشد.

يك خبر غيبى

حذيفه گويد: از حضرت حسين عليه السلام شنيدم كه مى فرمود: به خدا سوگند بنى اميه بر كشتن من يك دل گردند. اين خبر را در زمان حيات پيغمبر از امام حسين عليه السلام شنيدم. به اين خاطر از آن حضرت پرسيدم: آيا رسول خدا اين جريان را به شما گزارش داد؟

فرمود: خير.

سپس خدمت پيامبر شريفاب شدم و ماجراى گفتگويم را با امام حسين عليه السلام به عرضش رساندم و آن خبر غيبى را براى آن حضرت بازگو نمودم.

رسول اکرم فرمودند:

«عِلْمِي عِلْمُهُ وَ عِلْمُهُ عِلْمِي»

دانش من، دانش حسین است و علم او، علم من می باشد.

در گزارش دیگری آمده که امام حسین علیه السلام به اصبع بن نباته

فرمودند:

«نَحْنُ الَّذِينَ عِنْدَنَا عِلْمُ الْكِتَابِ وَ بَيَانُ مَا فِيهِ وَ لَيْسَ عِنْدَ

أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مَا عِنْدَنَا، لِأَنَّ أَهْلَ سِرِّ اللَّهِ»

ما کسانی هستیم که علم کتاب و بیان آن چه در کتاب است

نزد ما می باشد و آن چه (از علوم غیبی و معارف الهی و اسرار

ربّانی) پیش ما اهل بیت است نزد هیچ یک از مخلوقات خدا

نیست زیرا ما اهل راز و صاحب اسرار خداوندیم.

اصبع گوید: آنگاه حضرت حسین علیه السلام در چهره‌ی من

تبسمی نمود و سپس فرمود: ما (اهل بیت عصمت و طهارت) دودمان

خدا و وارثان پیامبرش هستیم.

از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام گزارش گردیده که فرمودند:

خدا پیامبران و امامان را - که دروذهای الهی بر آنان باد - توفیق

بخشیده و از دانش و حکمت‌های مخزون و نهفته‌ی خویش، آن چه به

دیگران عطا نکرده، به ایشان موهبت نموده است. به این خاطر علم/آنان

از دانش اهل هر زمان برتر می باشد.

سخنی از آخرین سفیر

از آخرین سفیر آسمانی و حجّت معصوم الهی، حضرت مهدی علیه السلام در این باره چنین گزارش شده است:

«خداوند سبحان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ستوده و سعادت‌مند میراند و امر خلافت و ولایت بعد از او را در علی بن ابی طالب که برادر و پسر عمو و وصی و وارث پیامبر بود قرار داد سپس جانشینان از نسل او را یکی پس از دیگری به امامت منصوب نمود.

خداوند به وسیله‌ی این دوازده امام دین خود را زنده ساخت و نورش را به اتمام رساند و بین آنان با سایر برادرها و پسرعموها و بستگان پایین ترشان تفاوتی آشکار گذاشت تا حجّت الهی از بشر عادی که بر او اقامه‌ی حجّت شود ممتاز گردد و امام از مأموم شناخته شود.

این تفاوت و امتیاز اقتضا کرد که آنان را از هر گناه و لغزشی مصون داشت و از همه‌ی عیوب پیراست و از هر پلیدی، پاک و مطهر ساخت و از تمام شبهات و اشتباهات منزّه گردانید.

«وَجَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ وَ مُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ وَ مَوْضِعَ سِرِّهِ وَ آيَدَهُمْ بِالذَّلَائِلِ».

و آنان را خزانه داران دانش و امانتداران حکمت و محل راز خویش قرار داد و با دلایل و نشانه‌های روشن تأییدشان نمود.

اگر چنین نمی بود همه ی مردم یکسان و برابر می شدند در نتیجه هر کسی ادعای امامت می کرد و خود را خلیفه الله و صاحب منصب الهی می خواند، در این صورت حق از باطل شناخته نمی شد و علم و دانش از جهل و نادانی جدا نمی گردید».

این ها نمونه هایی بود از اخبار شیعه. اکنون به بیان چند گزارش از متون معتبر عامه می پردازیم.

حیدر علی شروانی در صفحه ی ۱۷۲ کتاب مناقب اهل البیت، از «صحیح مسلم» نقل کرده که پیامبر اکرم فرمودند:

من بعد از خود، دو جانشین در بین شما می گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید هرگز گمراه نشوید، کتاب خدا و اهل بیت که عترت من می باشند.

سپس گوید: به اعتراف «ابن حجر» در کتاب «صواعق» دنباله ی این حدیث را طبرانی چنین آورده که رسول گرامی اسلام فرمودند:

بر قرآن و اهل بیت من پیشی نگیرید و مقدم نشوید که هلاک خواهید شد.

«وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ»

و به اهل بیت و عترت من چیزی نیاموزید که آنان از شما داناتر هستند.

نیز در صفحه ی ۱۷۳ از «ابن حجر» گزارش نموده که در حدیث احمد،

از کلام رسول خدا چنین ثبت شده:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِينَا الْحِكْمَةَ أَهْلَ الْبَيْتِ»

سپاس و ستایش برای خداوندی است که حکمت را در ما
اهل بیت قرار داد.

در صفحه‌ی ۱۷۵ همان کتاب از «ابن ابی الحدید» گزارش نموده که
در جزء نهم شرح نهج البلاغه‌اش تحت عنوان «خبر دوازدهم» چنین
آورده است: پیامبر اکرم فرمودند:

هر که دوست دارد به حیات و زندگی من زنده شود و به
مرگ من از دنیا برود و در بهشت جاودان و باغ فردوس که
پروردگارم آفریده سکونت یابد باید بعد از من علی علیه السلام
را دوست بدارد و به جانشین و وصی او نیز مهر بورزد و از
پیشوایانی که جانشینان من هستند اطاعت و تبعیت نماید. زیرا
آنان عترت و خاندان من می‌باشند که از طینت و سرشت خودم
خلق شده‌اند و «فهم» و «دانش» نصیب ایشان گردیده است.
وای بر کسانی از امت من که آنان را تکذیب و مقام امامتشان را
انکار کنند و پیوند مرا نسبت به ایشان قطع نمایند، این منکران
امامت و قاطعان پیوند ولایت را خداوند به شفاعت من نائل
نمی‌گرداند.

ابن مغازلی شافعی در صفحه‌ی ۲۸۸ کتاب مناقب علی بن ابی طالب
علیه السلام از عبدالله مازنی گزارش نموده که گفت:

در زمان پیامبر، علی (علیه السلام) در مورد قضیه‌ای قضاوت کرد و فصل خصومت نمود. رسول اکرم فرمودند:

سپاس و ستایش برای خداوندی است که «حکمت» را در ما اهل بیت قرار داد.

حافظ محب‌الدین طبری در صفحه‌ی ۸۳ کتاب «ذخائرالعقبی» گوید:

سعید بن مسیب گفت: هیچ یک از اصحاب رسول خدا اعلام نکرد که هر چه می‌خواهید از من پرسید مگر علی علیه‌السلام. نیز از ابی‌الطفیل حکایت کرده که گفت:

من خود شاهد بودم که علی علیه‌السلام پیوسته می‌فرمود:

از من سؤال کنید، به خدا سوگند هیچ مطلبی نیست که از من پرسید مگر آن که پاسختان گویم و شما را از آن آگاه سازم. در باره‌ی حقایق قرآن و معارف کتاب خدا سؤال نمایید. قسم به خدا، هیچ آیه‌ای نیست جز آن که می‌دانم در شب فرود آمده یا روز و خبر دارم در زمین نرم و هموار نازل شده یا در کوهستان.

حافظ محمد بن محمد جزری شافعی در صفحه‌ی ۷۰ کتاب «اسنی المطالب» روایت کرده که پیامبر فرمودند:

«أَنَا ذَاؤُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»

من سرای حکمت هستم و علی، در آن است.

نیز در همان صفحه گزارش نموده که رسول خدا فرمودند:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيُّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ
بَابِهَا»

من شهر دانش هستم و علی در آن است. پس هر که جوئی
علم و معرفت است باید از در آن وارد شود.

این اخبار و صدها سند قطعی دیگر صریحاً دلالت می‌کنند بر این
که پیامبر و اهل بیتش علیهم‌السلام در دانش از همه برترند و علوم آنان از
سرچشمه‌ی وحی و عالم غیب منشاء گرفته و به تعلیم الهی و موهبت
خداوندی می‌باشد.

اکنون به شرح کوتاهی پیرامون قدرت اعطایی که نشانه‌ی دیگری بر
حقانیت سفیران آسمانی است می‌پردازیم.

قدرت روح

قدرت روح از دو جا ریشه می‌گیرد: یکی ریاضت‌های نفسانی، دوم
افاضات غیبی و مواهب آسمانی.

توانمندی روح از راه ریاضت و سیر و سلوک «قدرت اکتسابی» به
شمار می‌آید، ولی نیروی معنوی و توان روحی از طریق موهبت
خداوندی، بدون چله‌نشینی‌ها و ریاضت‌های نفسانی «قدرت وهبی
الهی» محسوب می‌شود.

برای آن که اساس این حقیقت که مطلب مهمی است و بسیاری از
مشکلات فکری و معنوی و مذهبی را حل می‌کند روشن شود شرح

کوتاهی را خاطر نشان می‌سازیم.

چگونه می‌توان روح را قوی ساخت و کارهای خارق‌العاده انجام داد؟

روح در کسب قدرت، استعداد عجیبی دارد. انسان می‌تواند از راه تقویت روح، کارهای خارق‌العاده‌ای انجام دهد مثلاً فکر مردم را بخواند، هر که را بخواهد نزد خویش بکشاند، در قلب‌ها تصرف نماید، مطلبی را در ذهن کسی بیندازد، جانوری را خشک کند، بندهای عقرب را از هم جدا کند و اعمال بهت‌آور و حیرت‌انگیزی انجام دهد.

رمز تمام این کارها و راز بزرگ قدرت روح یک کلمه است و آن «ریاضت» و «حصر نفس» می‌باشد.

شرح این راز که کلید اصلی نیرومندی باطن است و خیلی از اسرار را می‌گشاید ضمن چند نکته بیان می‌گردد:

۱. روح انسان ذاتاً قوی است، اما بر اثر قید و بندهای بدن و حجاب تن، ضعیف گشته و از نفوذ و توان تصرفش در کائنات کاسته شده است.

یکی از بندهای آن، چشم است، دیگری گوش است، سومین زنجیر گران روح، شهوت جنسی است قید دیگر، شکمبارگی است، همچنین پابندهای دیگر از قبیل خشم و جاه‌طلبی و حسد و انتقامجویی و سایر احساسات درونی و حواس ظاهری، هر یک مانعی بر سر راه توانایی

روح بوده نیروی آن را می‌کاهد.

۲. راه نیرومندی باطن و قوی ساختن روان این است که انسان قید و بندها را از دست و پای جانش باز کند، روح را از گرفتاری‌های تن آزاد سازد و زنجیرهای گران شهوات نفسانی و امیال جسمانی را بشکند تا نیروی روح از پراکندگی در حواس بدنی و احساسات درونی رها شود و در یک مرکز خاص، کانون بگیرد و منشأ آثار گردد و قدرت نمایی‌های خارق‌العاده از او بروز کند.

در یک مثال ساده می‌توان این حقیقت مهم را این‌گونه توضیح داد: اگر لامپی درون جعبه‌ای روشن گردد و این جعبه، سوراخ‌های متعددی داشته باشد بدیهی است که نور به تمام روزنه‌ها پخش شده و از هر سوراخی، مقدار اندکی می‌تابد. اما اگر همه‌ی روزنه‌ها مسدود شوند و نور توسط یک سیستم خاص، به یک سمت، جهت داده شود و فقط از یک نقطه عبور کند تمام قدرت لامپ در یک جا تمرکز یافته و نور در یک نقطه‌ی خاص، کانون گرفته است. یعنی روشنایی از همه جا جمع شده و از تمام اطراف به یک مرکز هدایت شده در نتیجه، قوی شده، تابش بیشتری پیدا می‌کند.

حواس ظاهری مثل بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و شهوات نفسانی مانند میل جنسی، ریاست خواهی، انتقام‌جویی، راحت طلبی، روزنه‌های متعددی هستند که قدرت روح را تضعیف نموده شعاع آن را به نقاط مختلف و گوناگونی پراکنده می‌سازند.

برای قوی نمودن روح باید این روزنه‌ها را بست تا مانند ذره‌بین که شعاع خورشید را از اطراف جمع می‌کند و در یک نقطه متمرکز می‌سازد و در نتیجه چنان تأثیر می‌گذارد که حرارت ایجاد می‌کند و می‌سوزاند نیروی روح نیز از تمام جوانب جمع شود و در یک نقطه، تمرکز یابد و از یک کانون، عبور کند تا منشأ اثر گردد و در انسان و جهان تصرف نماید و کارهای خارق‌العاده انجام دهد.

۳. مسدود ساختن روزنه‌های حواس ظاهری و احساسات درونی برای تمرکز قوا و کانون دادن نیروی روح به یک نقطه، از طریق ریاضت نفس، تحقق می‌پذیرد.

یعنی برای آن که روح از راه نگاه و روزنه‌ی چشم یا گوش به این سو و آن سو کشیده نشود و از راه زبان یا غرایز شهوانی، این طرف و آن طرف سوق نیابد و خلاصه قوایش پراکنده و کم اثر نگردد باید به وسیله‌ی ریاضت و تمرین‌های حساب شده، نفس را محصور کرد، فکر را حبس نمود و با محاصره‌ی باطن، تمام قوای روان را به یک نقطه کشاند. وقتی تمام نیروی روح در یک جهت قرار گرفت مثل ذره‌بین که می‌سوزاند و آتش می‌زند اثر می‌گذارد و تسخیر و تصرف می‌نماید.

مثلاً بعضی از کسانی که می‌خواهند قدرت روحشان را متمرکز سازند و تنها از کانون چشم عبور دهند تا بتوانند به وسیله‌ی چشم در دیگران تأثیر بگذارند و فردی را تحت نفوذ اراده‌ی خویش درآورند یا شخصی را به خواب ببرند و تسخیر نمایند ابتدا کاغذی را روی دیوار،

مقابل چشم خود نصب می‌کنند سپس یک دایره‌ی کوچک روی کاغذ ترسیم نموده و آن را سیاه می‌کنند. بعد در فاصله‌ی معینی از دیوار قرار می‌گیرند و به آن دایره‌ی سیاه، چشم می‌دوزند. آن قدر نگاه می‌کنند و بدون پلک زدن، هدف را می‌نگرند تا چشم خسته شود و بی‌اختیار، پلک‌ها فرود آیند یا از چشم، آب بیاید و احساس سوزش نمایند. در این هنگام، کار را رها می‌کنند.

فردا مجدداً همین برنامه را انجام می‌دهند، البته روز دوم، زمان بیشتری قدرت نگاه کردن دارند و نفس، محصورتر از روز قبل می‌گردد و توجه و تمرکز فکر به یک نقطه، شدیدتر می‌شود.

روزهای بعد به همین منوال تمرین می‌کنند و هر نوبت از دفعه‌ی پیش، با قدرتی افزون‌تر و زمانی طولانی‌تر، هدف را بدون پلک زدن می‌نگرند تا آن که آرام آرام قدرت روح، بر اثر حبس نفس و حصر فکر، کانون می‌گیرد. آن قدر این روش را ادامه می‌دهند که اگر روز نخست، پنج دقیقه توان نگاه کردن داشته‌اند کار به جایی می‌رسد که پس از چند روز ریاضت، دو ساعت بدون وقفه و پلک نهادن، به آن نقطه چشم می‌دوزند و آن قدر در این جهت ریاضت می‌کشند تا سرانجام دایره‌ی سیاه، سفید می‌نماید.

وقتی به این مرحله رسیدند چشم دارای تأثیر گردیده و قدرت روح از همه‌ی جوانب به مرکز چشم هدایت شده و کانون گرفته است. در نتیجه با نیروی چشم و نفوذ نگاه می‌توانند در دیگران تأثیر بگذارند و

فردی را اسیر اراده‌ی خویش سازند و مثلاً به خواب ببرند. هیپنوتیزم و تصرف و تسخیرهای فراتر از آن، همه از این طریق پدید می‌آیند. بنابراین قدرتی که در چشم پیدا شده در حقیقت، قدرت روح است که بر اثر محاصره‌ی نفس تحقق یافته و از این منفذ، بروز کرده است.

کشف یک راز

علت اصلی قدرت روح و ریشه‌ی تصرف در افراد و تسخیر اشیاء، حصر نفس و حبس فکر است که از راه ریاضت پدید می‌آید. این کلید، سرّ مهمی را می‌گشاید و راز بزرگی را کشف می‌کند.

ریاضت، رشته‌های گوناگون دارد مثل اذکار و اوراد مختلف، فکرهای مخصوص، چله‌نشینی‌های خاص، مراوده‌ها و منترهای متفاوت و افسون‌های متعدّد.

منتر عبارت است از الفاظ و کلماتی که شخص را به تصرف در اشیاء و اشخاص قادر می‌سازد. به آن افسون هم گفته می‌شود.

سرّ تأثیر تمام رشته‌های ریاضت به همان علت اصلی برمی‌گردد یعنی تمرکز و کانون دادن به قدرت باطن از راه حبس فکر و حصر نفس.

این جا است که راز قدرت نمایی‌ها و کارهای خارق‌العاده و برخی از کشف و شهودها فاش می‌گردد و معلوم می‌شود که این ذکرها و فکرها و دستورات فلان درویش یا ارشادات فلان مراد و مرتاض و

قطب و صوفی موضوعیت ندارند، فقط وسیله‌ای هستند برای محاصره‌ی روح و بروز قدرت معنوی که در جان انسان نهفته است. بنابراین اگر شنیدید که فلان درویش مثلاً گفت چهل روز در مکان معین بنشین و در زمان معین، چهارده هزار مرتبه بگو: نادعلی، یا اگر شنیدید فلان مرید پرور که بر خر مراد سوار شده و عوام الناس را متر نموده دستور داد چهل شب سحرها برخیز و نافله بخوان یا چهل روز در خانه‌ی خلوت، در نقطه‌ی خاصی بنشین و نیم ساعت قبل از غروب آفتاب، چهارده هزار لا اله الا الله بگو، یا مثلاً صد و ده بار صلوات بفرست یا سایر اوراد و ختومات حقه را توصیه کرد، نیز اگر شنیدید فلان مرتاض مثلاً گفت دویست روز در مکان تاریکی بنشین و به نقطه‌ی معینی چشم بدوز، یا یک سال حرف نزن و یک کلمه سخن نگو، تمام این اعمال و اذکار، علت می‌شوند برای کانون گرفتن قدرت روح در یک جهت و تمرکز نیروی باطن در یک نقطه.

پس خود این وردها و کارها و ذکرها، اثر انحصاری و موضوعیت ندارند. اثر اصلی مربوط به تقویت روح است. این اعمال و اوراد، فقط پلی هستند برای رسیدن به قوت روح، یعنی برنامه‌ی ریاضتند، ریاضت هم هر چه باشد، چه از راه شرع و چه از راه خلاف شرع، روح را قدرت می‌بخشد و روان آدمی را نیرومند می‌سازد. در نتیجه مرتاض آتش پرست یا مسلمان خداپرست، کارهای شگفت انجام می‌دهد و بر اشیاء تسلط پیدا می‌کند.

درسی از یک استاد

یکی از بزرگان عرفان و حکمت، درس ارزشمندی در این باره تعلیم نموده که خلاصه‌ی قسمتی از آن چنین است:

«ذکر، هر چه می‌خواهد باشد، بهانه است. فکر، بهانه است. عمده، تمرکز دادن روح است در یک نقطه. در تمام ریاضت‌ها، سرّ قویّی که نفس، قدرت پیدا می‌کند همین است.

می‌گوید چهل روز بنشین بگو: گری پکی پَنکانی اِنْ مَحَلْ گَرسانی، گری چَری مَری چَری. این الفاظ هیچ معنایی ندارد. این الفاظ مخترعی است که درویش اختراع کرده است.

این یک متری است که نه فارسی است نه عربی نه ترکی نه هندی. فقط یک الفاظی است ردیف شده که آن درویش و اختراع کننده‌اش، اسم ذِکْر خودش را قاطی این‌ها نموده است.

قطب یا امثال آن، اسم ذِکْر خود را در یک عبارت مزخرفی داخل می‌کند؛ آن وقت دستور می‌دهد که چهل شب در یک نقطه بنشین و صد و ده نوبت این را بخوان. به یک مطلب خاص هم فکرت را متوجه کن فلان اثر را می‌گیری. مثلاً عقربی را خشک می‌کنی، ریاضت فلان متر را بکش، بند بند عقرب جدا می‌شود. فلان متر دیگر را بخوان بعد کف بزن تا هر جا صدای کف زدن تو برود گزندگان از گزیدن می‌افتند.

این اثری که پیدا شده مربوط به الفاظ و عبارات نیست بلکه معلول حصر نفس است که یا خود مرتاض اولیه، نفس را در محاصره قرار داده

و روحش قوت گرفته و قدرت روح، از راه این الفاظ بروز کرده یا در آن کسی که به او اجازه داده، قدرت روح پدید آورده است. زیرا اذن و اجازه هم اثر دارد. جهت تأثیرش این است که چشمه‌ی وجود کسی که به او اجازه داده شده، به اقیانوس قدرت روح اجازه دهنده اتصال می‌یابد و آن نیرو را از وی می‌گیرد.

ریشه‌ی تمام این ریاضت‌ها یک مطلب است و آن محاصره و حبس نفس است و روح را کانون دادن در یک نقطه است تا روح، قوی شود روح که قوت گرفت اثر می‌کند خواه از طریق حق باشد یا از طریق باطل، متوجه این نکته باشید و دقت کنید که چه گفتم «خواه از طریق حق باشد یا از طریق باطل».

درویشی در پاکستان بود که چند سال قبل از دنیا رفت. او شانزده سال تمام در یک زاویه‌ی غار، میان کوهی روبه تاریکی و پشت به درِ غار نشست و نفسش را چنان محاصره کرد که خود را از شنیدن، دیدن، بو کشیدن، لمس کردن محروم ساخت. خوراکش هم کمی دواهای مقوی بود.

او بر اثر این ریاضت که شانزده سال از آن غار بیرون نیامد با آن شرایط عجیب، روح را در یک نقطه نگهداشت به همین خاطر قدرت نفس پیدا کرد و از غیوب و قلوب، اطلاع می‌داد.

الان هم در پاکستان و هندوستان مرتاض‌هایی هستند که کارشان باطل و ریاضتشان خلاف شرع است مورد مؤاخذه هم قرار می‌گیرند

ولی در عین حال، قدرت روح پیدا کرده‌اند. چرا؟ چون روح را در محاصره افکنده‌اند.

خلاصه وقتی به خودت ریاضت دهی و فشار بیاوری روحت قوی می‌شود. خواه شرعی باشد یا غیر شرعی. قوت که پیدا کرد می‌تواند تصرف کند. شعاع قدرتش که بیشتر شد نفوذ علمی‌اش بیشتر می‌شود. من مرتاضی را دیدم که در اثر یک ریاضت چهل روزه، چنان چشمش قوی شده بود که وقتی نگاه می‌کرد تا بیست متر پشت دیوار را می‌دید، ریاضتش هم مشروع نبود. ریاضت‌های باطله خیلی زیاد است اثر هم دارد.

این که اگر شعرها و رباعیات ابوسعید ابوالخیر را ریاضت بکشند اثر دارد سرّش همین است که اسم ذکر او در این رباعیات و اشعار، مندرج است. رمزش این است و مرشدها و قطب‌ها هم اطلاع ندارند. من شخصی را دیدم که ریاضت خاصی انجام داده بود و بر اثر آن هر که را می‌خواست نزد خود احضار کند پیشانی او را در نظر می‌گرفت و کاری می‌کرد که او از جای خود حرکت می‌نمود و نزد وی حاضر می‌شد. این شخص اگر اراده می‌کرد کسی را دور سازد و از جایی به جای دیگر روانه کند توجهی می‌نمود در نتیجه‌ی توجه نفسانی و قدرت اراده‌ی او فرد مورد نظر از جا برمی‌خاست و بی‌اختیار بیرون می‌رفت. آن احضارش بود و این تبعیدش. زیرا در اثر ریاضتی که کشیده بود روحش را در این دو چشمه، قوی ساخته بود.

اگر شما یک دوره‌ی سال، روزه بگیرید روحتان قوی‌تر می‌شود. اگر همیشه ثلث آخر شب، بیدار بمانید و نافله‌ی شب بخوانید و دعاهای وارد شده را بخوانید و شب‌های جمعه را احیاء بدارید روحتان قوی‌تر می‌شود. این قوت روح در اثر محاصره‌ی نفس است به طریق مشروع. یک قدرت روح هم در اثر محاصره‌ی نفس پیدا می‌شود از طریق نامشروع که مرتاض‌ها و صاحبان ریاضت‌های باطله انجام می‌دهند.

هر که اراده‌اش را قوی کند، می‌تواند هرکاری بخواهد انجام دهد. حتی کثیف‌ترین دراویش هم در مراسمشان بعضی خوارق عادات را انجام می‌دهند. شیخ درویش‌های خاکساری در مراسم ورود و تشریفشان طبق مرسومات خودشان از دستش به عنوان کفگیر استفاده می‌کند و دیکچه را که تمام مخلفات آبگوشت در آن می‌جوشد یعنی گوسفند مهر شده را که هیچ استخوانش نشکسته و در حال جوشش است با دستش به هم می‌زند و همانطور که می‌جوشد گوشت‌ها را پاره می‌کند و برای مریدان تقسیم می‌نماید و مانند خوارق عادات دیگر. بوعلی سینا در مقامات العارفين می‌گوید: «الْغَارِفُ يَخْلُقُ بِهَمَّتِهِ». اگر کسی فکرش در یک نقطه کانون گرفت قوی می‌شود چون سایر حواس از کار می‌افتند. البته این درجات دارد».

هشدارى مهم

مطالبى كه بيان شد هشدار مهمى است براى تمام مردم مخصوصاً عوام كه زود فریب مى خورند و با مشاهده‌ی اندك چیزى به هر آستانى سر مى سپارند.

برخى از دكان داران مریدساز، ختم‌ها و اورادى به عنوان برنامه‌ی تزكیه‌ی نفس و دستورات چله‌نشینی و اذكارى به بهانه‌ی تهذیب باطن و صعود روح به پیروانشان مى دهند.

شخص تابع هم با كمال تعبّد، ریاضت مى كشد و اذكار مخصوص را در اوقات خاص خود مى خواند و فكر را به همان جهتی كه مرشد خواسته تمرکز مى دهد. خواه ناخواه بعد از مدتی خوابی مى بیند یا بر اثر تلقین به نفس كه معلول حرف‌های مرشد است مكاشفه‌ای برای او رخ مى دهد و خلاصه اثری در روح خود مى یابد كه قبلاً فاقد آن بوده است.

اهل دقّت و افراد دانا و نکته‌شناس مى دانند كه این توفیقات معنوی از قبیل خواب دیدن‌ها و مكاشفات گوناگون نتیجه‌ی قدرت روح است كه بر اثر محاصره‌ی نفس و حبس فكر پیدا شده و ربطی به حق بودن یا بطلان جناب مرشد و مراد ندارد.

چه بسا ممكن است بیشتر از این آثار، از راه ریاضت‌های نامشروع هم حاصل شود اما مردم ساده لوح و ظاهربین، خیال مى كنند این آثار فقط معلول توجه نفسانى قطب و نفس کریمانه‌ی مراد و كرامت

شخصي مرشد است و خبر ندارند که ريشه‌ي اصلي کار، مربوط به رياضت‌هاي خودشان مي‌باشد که منشأ حصر روح گرديده و حالات جديدي را پديد آورده است.

اين رمز، شگرد کار خيلي‌ها را فاش مي‌سازد و هشداري است تا مردم زودباور، به بازي‌هاي مريدبازان و شيادان دنياطلب که در پي ثروت و رياست‌اند فريفته نشوند و به هر آستاني سر نسيارند.

روش علما و فقهاي شيعه دعوت به حق است، نه دعوت به نفس، از اين رو خود را مطرح نمي‌کنند و نفس و القائات خويش را مؤثر نمي‌دانند بلکه در برنامه دادن براي تهذيب باطن و سير و سلوک نفساني و براي تطهير قلب و تزكيه‌ي روح، به بيانات معصومين عليهم السلام استناد مي‌کنند.

شيفتگان معنويت مخصوصاً جوانان پاک‌دل که در جستجوي کمالات روحي و مصمم بر تزكيه‌ي باطن هستند بدانند راه اصلي و شيوه‌ي مورد رضاي معصومين، تقوي و پارسايي است يعني ترک گناهان و انجام واجبات. اگر هم خواستند بيشتر به توفيقات معنوي برسند و از کمالات نفساني برخوردار گردند به انجام مستحبات، در حدّ مقدور و ترک مکروهات، به اندازه‌ي امکان پردازند سپس هر چه بيشتر قرآن تلاوت کنند، دعاهاي وارده از معصومين را قرائت نمايند و معرفت و محبت و توسّلات خود را به اهل بيت مخصوصاً حضرت صاحب‌الزمان عليه السلام محکم‌تر و پيوسته‌تر سازند.

قدرت روحی اکتسابی

قدرت‌هایی که معلول ریاضت و حصر نفس می‌باشد اکتسابی است و هر بشری می‌تواند به مقدار تحمل ریاضت‌ها و تمرکز دادن به فکرش، چه از راه‌های رحمانی و چه از راه‌های شیطانی، به آن دست یابد و کارهای خارق‌العاده انجام دهد. مانند قدرت‌های بدنی که هر که بخواهد می‌تواند به وسیله‌ی ورزش و تمرین‌های مداوم، جسم خود را نیرومند سازد.

این توانمندی‌های روحی، به تنهایی نه نشانه‌ی حقانیت و قرب به مقام ربوبی است و نه دلیل بر کمالات حقیقی و مقامات آسمانی، حتی اگر شخصی پیوسته نوافل را بجا بیاورد، همواره شب زنده‌داری کند و تمام روزها را روزه بدارد اما نه برای خدا بلکه برای ریاضت کشیدن و قوت روح پیدا کردن و تصرف در اشخاص و اشیاء، به هدفش که قدرت نفس است می‌رسد و بر تصرف در اشیاء و تأثیر در افراد نیز ممکن است قادر شود اما نزد خدا اجری ندارد.

زیرا به همان نیتی که برای آن کار کرده رسیده و چون اخلاص و قصد قربت نداشته از پاداش اخروی و مقامات اولیاءالله محروم است. بله اگر شخصی عبادات را مخلصانه برای خدا انجام دهد کمال واقعی در او پیدا می‌شود و قدرت روح یافته، صاحب کراماتی می‌گردد. خلاصه چنین توانایی که با زحمت و ریاضت به دست می‌آید نوعی از قدرت است که اکتسابی می‌باشد. اما نوع دیگری از توانایی وجود

دارد که اکتسابی نیست و با حبس نفس و تمرین فکر و محاصره‌ی روح پدید نمی‌آید بلکه فقط وابسته به موهبت الهی بوده و خداوند در وجود همان شخصیت‌هایی که اراده کرده قرار داده است. این را «قدرت وهبی» گویند.

قدرت روحی آسمانی

قدرت معنوی پیامبران و اوصیای آنان، توانایی وهبی است که خداوند به ایشان عطا نموده و همین است که «بینه‌ی» رسالت و «آیه» و نشانه‌ی وصایت بوده، مقام آسمانی و منصب الهی آنان را اثبات می‌کند. کارهای خارق العاده‌ی پیامبران و امامان علیهم السلام مثل مرده زنده کردن و شفا دادن کور و شق القمر و سخن گفتن با حیوانات و فرمان بردن جن و فرشته و سایر اشیاء از آنان، همه معلول همان قدرت وهبی است که خداوند به ایشان بخشیده است.

زیرا انبیاء و ائمه علیهم السلام نه چله نشینی داشته‌اند، نه به دستور مرشد و مرتاضی ریاضت کشیده‌اند بلکه تصرفشان در کائنات و تسخیرشان نسبت به اشخاص و اشیاء در اثر قدرتی است که پروردگار در باطنشان آفریده تانسانه‌ی حقایق و سند اثبات رسالت و امامتشان باشد.

در مدارک اسلامی اسناد زیادی در این مورد وجود دارد و متن کتاب و سنت گویای این حقیقت است که یکی از راه‌های شناخت حجت‌های الهی، قدرت خدادادی آنان است.

نمونه‌ای از اخبار، گزارش محمدبن ابراهیم نعمانی، حدیث نگار بزرگ قرن چهارم هجری است که در «کتاب الغیبة» آورده و ترجمه‌اش چنین است:

ابی‌الجارود گوید: به امام پنجم حضرت باقر علیه‌السلام عرض کردم: وقتی پیشوای به حق و امامی از اهل بیت درگذشت حجّت بعد از او چگونه شناخته می‌شود؟
حضرت فرمودند:

به هدایت و وقار و اعتراف دودمان پیامبر نسبت به برتری او و به این که از چیزی ما بین مشرق و مغرب سؤال نشود مگر آن که پاسخ دهد و اجابت نماید.

در این گزاره پیرامون نشانه‌های امام معصوم و جانشین پیامبر روی علم و قدرت خدادادی تکیه شده است.
البته چنان که در مورد علم وهبی خاطر نشان گردید که دانش آسمانی سفیران الهی به مقدار وسعت دایره‌ی رسالت و در محدوده‌ی هدایتگری آنان است در مورد قدرت وهبی نیز این نکته قابل توجه است که توان روحی تمام پیامبران و اوصیای آنان یکسان نیست بلکه هر پیامبر یا وصی پیامبری به اندازه‌ی مقامش از نیروی اعطایی خداوند بهره‌مند گردیده است.

فقط حضرت خاتم الانبیاء و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام دارای قدرت وهبی مطلق هستند، یعنی بر تمام نظام

خلقت ولایت دارند و همه‌ی آن چه خدا در جهان ملک و ملکوت، در این دنیا و عالم پیش از این دنیا و جهان آخرت آفریده، تابع اراده و فرمانشان می‌باشد.

چه آن که اراده‌ی این بزرگواران اراده‌ی خداوند است و چنانکه اراده‌ی پروردگار تخلف از مراد ندارد اراده و امر این برگزیدگان الهی نیز به اذن خدا بر تمام مقدرات آفرینش حاکم است و تخلف نمی‌پذیرد. در کتاب «روح هستی» از امام زمان حضرت بقیة الله علیه السلام خاطر نشان نموده‌ایم که فرمودند:

دل‌های ما ظرف‌های مشیت الهی است پس هر گاه خداوند (چیزی را اراده کرد و) خواست ما نیز خواسته‌ایم و خدا می‌فرماید: و نمی‌خواهید، مگر بخواهد خدایی که پروردگار جهان‌هاست.

چند نمونه :

دختری که از گور برخاست

مرد بیچاره که از رفتار نابخردانه‌اش نسبت به دخترک بی‌گناهِش پشیمان شده بود با شرمساری خدمت رسول اکرم شرفیاب گردید و سرگذشتش را چنین شرح داد:

مدّت‌ها در سفر بودم و از خانه و همسرم اطلاعی نداشتم. روزی که از مسافرت برگشتم دیدم دخترکی پنج ساله، زیبا و خوش قامت در

حالی که پیراهن تنش بر جلوه‌اش افزوده بود نزد من آمد. وقتی فهمیدم آن کودک، فرزند خودم می‌باشد رگ‌های جاهلیت و نادانی‌ام از خون تعصب و بی‌رحمی پر شد و در نهایت قساوت تصمیم گرفتم به شیوه‌ی اعراب جاهلی، طفلک بی‌گناه را زنده زنده دفن کنم.

دست دخترک را گرفتم و راهی بیابان شدم. بی‌رحمانه او را میان گور نهادم. روی بدن لطیفش خاک ریختم و برگشتم.

پیامبر اسلام که سراسر، رأفت و محبت بودند از شنیدن این حادثه، سخت منقلب شدند، قلب پرمهرشان به هیجان آمد و آثار اندوه و تأثر در چهره‌ی تابناکشان نمایان گردید..

آنگاه رو به آن مرد نموده فرمودند: همراه من بیا و آن ناحیه را که قبر دخترت آن جا است نشانم بده.

مرد برخاست و همراه پیامبر به طرف بیابان حرکت کرد.

وقتی به آن جا رسیدند حضرت پرسیدند: نام آن دختر چه بود؟

مرد عرب، اسم دخترش را گفت.

پیشوای اسلام نام دختر را صدا زدند و ندا دادند: به فرمان و اجازه‌ی

خدا زنده شو.

ناگهان گور شکافت و دختر خردسال از میان قبر برخاست. دخترک

ندای پیامبر را جواب داد و گفت: ای رسول خدا، گوش به فرمانت هستم.

پیامبر فرمودند: پدر و مادرت نسبت به تو ستم کردند، اکنون هر دو

مسلمان شده‌اند. اگر دوست داری به دنیا برگردی و نزد آنان زندگی کنی

تو را به ایشان برگردانم.

دخترک پاسخ داد: من به آن دو نیازی ندارم خدا را بهتر از آنها برای خود یافتم، جوار رحمت الهی از زندگی با آنان برایم گواراتر است.

حادثه‌های دیگر

عبدالله لیشی در بستر بیماری بود و در آتش تب می سوخت.

امام حسین علیه‌السلام به عیادت او رفتند. وقتی قدم در منزلش نهادند تبش قطع شد و شفا یافت.

وی که از شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود با مشاهده‌ی این کرامت عرضه داشت: از آن چه خداوند به شما دودمان رسالت موهبت کرده خرسندم و به حقانیت و ولایتان معترفم. راستی که تب از ورود شما گریخت. من به برکت قدمتان بهبود یافتم.

سیدالشهداء علیه‌السلام فرمودند:

«وَاللَّهِ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ أَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا».

به خدا سوگند هیچ چیز را پروردگار نیافریده مگر آن که مأمورش ساخته از ما اطاعت کند و فرمان داده مطیع ما اهل بیت باشد.

این دو حکایت و بیان امام حسین علیه‌السلام دلیل روشنی بر قدرت مطلقه‌ی چهارده معصوم در تمام آفرینش حتی در عالم برزخ و آخرت می‌باشد.

ماجرایی بهت‌انگیز

مردی به نام مُعَلّی در حالی که سخت متأثر بود و اشک می‌ریخت وارد خانه‌ی امام صادق علیه‌السلام شد.

حضرت پرسیدند: چرا گریه می‌کنی؟

عرض کرد: بیرون خانه گروهی هستند که می‌پندارند شما اهل بیت، برتری و فضیلتی بر دیگران ندارید و معتقدند آنان با شما یکسان و برابرند.

حضرت دستور دادند ظرف خرمایی بیاورند.

آن گاه یک خرما برداشتند و هسته‌اش را جدا کردند، خرما را میل کرده و دانه‌اش را در زمین کاشتند.

دقایقی پیش نگذشت که نخلی روید و به زودی خرمای تازه به بار آورد. حضرت صادق علیه‌السلام دست بردند و یکی از آن خرماها را چیدند. سپس آن را شکافتند و از درونش برگ‌ی بیرون آوردند.

برگ را به مُعَلّی دادند و فرمودند: بخوان.

مُعَلّی به آن برگ معجزانه نگریست و دید بر روی آن نوشته شده:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

عَلِيُّ الْمُرْتَضَى. الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ...»

وَاحِدًا وَاحِدًا إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَآئِنِهِ.

به نام خداوند بخشنده مهربان، معبودی غیر از الله نیست،

محمد فرستاده‌ی خداوند است. علی پسندیده می‌باشد، حسن

و حسین و علی فرزند حسین (همچنین) نام یک یک امامان تا حسن بن علی و فرزندش حضرت مهدی علیهم السلام بر آن برگ نقش بسته بود.

از حضرت سید الشهداء علیه السلام حکایت شده که به اصیغ فرمودند:

باد به فرمان سلیمان بن داود بود که (در قرآن آمده) سیر بامدادش یک ماه و سیر شبانگاهش یک ماه بود و قطعاً به من بیش از آن چه به سلیمان بخشیده شده عطا گردیده است.

اکنون چند حدیث از منابع عامه :

نفرین کارساز

حضرت علی علیه السلام حدیثی بیان فرمودند. مرد جسوری کلام امام را انکار کرد و حضرتش را تکذیب نمود.

امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمودند: آیا نفرینت کنم؟

مرد به قصد جسارت گفت: بله، نفرینم کن.

حضرت زبان به نفرین گشودند. هنوز مرد هتاک از جا حرکت

نکرده بود که هر دو چشمش را از دست داد و کور شد.

این قضیه را قندوزی حنفی در کتاب ینابیع المودة ثبت کرده است.

جاسوس مغرور

مردی فرومایه برای معاویه جاسوسی می‌کرد و اطلاعات مربوط به اوضاع منطقه و شرایط خاصّ حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را به دربار شام گزارش می‌داد. هر وقت امام علیه‌السّلام مؤاخذه‌اش می‌نمودند به شدّت انکار می‌کرد.

روزی به او فرمودند: آیا به خداوند سوگند یاد می‌کنی که هرگز جاسوسی نکرده‌ای؟

گفت: آری. سپس نام خدا را برد و قسم یاد کرد.

آنگاه امام، زبان به نفرینش گشوده و فرمودند: اگر دروغ گفتی و سوگند دروغ یاد کردی خدا چشم‌هایت را کور کند.

هنوز یک هفته نگذشته بود که جاسوس دروغ‌گو دو دیده‌اش را از دست داد و نابینا شد.

این حادثه را عبیدالله حنفی در کتاب ارجح المطالب آورده است. از مجموع آن چه گذشت معلوم شد دانش و توانایی پیامبران و امامان علیهم‌السّلام از سنخ علم و قدرت بشری که اکتسابی است نمی‌باشد، بلکه خدادادی است که پروردگار مهربان به آنان عطا فرموده است.

نیز معلوم شد که علم و قدرت پیامبر اسلام و اهل بیتش علیهم‌السّلام از همه برتر است و آنان بر جمیع کائنات و تمام جهان آفرینش دانا و

توانا هستند.

بر اساس همین دو نشانه، به ضمیمه‌ی نصوص قطعی آسمانی که درباره‌ی آخرین سفیر الهی حضرت مهدی علیه‌السلام به طور فراوان گزارش شده هر انسانی می‌تواند به خوبی امام زمانش را بشناسد، درجات معرفتش را نسبت به حجت خدا بالا ببرد، با وی ارتباط معنوی پیدا کند، از فیوضات ربانی و الطاف کریمانه‌اش بهره‌مند گردد و خود را لایق دیدار و یاری حضرتش نماید.

البته کرامات و امور خارق‌العاده‌یی که از آن بزرگوار صادر گردیده بیش از آن است که در کتاب‌ها نوشته شده، چون خیلی از وقایع را کتمان کرده‌اند و بسیاری از کسانی که مورد کرامت خاص و لطف کریمانه‌اش قرار گرفته‌اند و خدمتش شرفیاب شده‌اند از بیان آن خودداری نموده و به انگیزه‌ی حفظ اسرار، لب فرو بسته هیچ کس را از آن مطلع نساخته‌اند اما نگارش تمام آن چه ثبت گردیده نیز در گنجایش این مختصر نیست و خود، مستلزم تدوین چندین کتاب است. از این رو به نقل یک قصه بسنده می‌کنیم تا نمونه‌ی دیگری باشد از صدها حادثه و حدیثی که دانش و توانایی وهبی حضرتش را اثبات می‌نماید.

تشنه‌ای در بیابان

صحرای سوزان حجاز خشک و داغ بود.

مرد بیچاره از قافله عقب ماند و راه را گم کرد. زیانش از تشنگی خشک شد، چشم‌هایش بی فروغ گردید و درمانده بر زمین افتاد و در آستانه‌ی نابودی قرار گرفت. در همین لحظه، صدای شیهه‌ی اسبی در فضای صحرا طنین انداخت. قلبش تکانی خورد و دیدگانش به آرامی باز شد. چشمش به جوانی افتاد که بر اسبی خاکستری رنگ نشسته و رخسار تابناک و عطر و جودش، عظمت و شکوه وصف‌ناپذیری داشت.

او که بود؟ در این بیابان خشک و سوزان چه می‌کرد؟! از کجا پیدا شد و چه منظوری داشت؟!

آیا برای نجات این مرد آمده بود؟ آیا می‌خواست این انسان درمانده و راه گم کرده را از مرگ برهاند و به قافله برساند؟
دنباله‌ی داستان را از زبان خودش بشنوید:

جوان اسب سوار جلو آمد. آب گوارایی به کامم ریخت که از برف، خنک‌تر و از عسل، شیرین‌تر بود. او مرا از مرگ حتمی نجات داد.

پرسیدم: سرورم، شما کیستید که نسبت به من چنین لطفی نموده و مورد احسان و محبتم قرار دادید؟

فرمود: من حجت خدا بر بندگانش هستم، من بقیة الله در زمینش هستم. من همان موعودی هستم که زمین را سرشار از عدالت و انصاف سازم چنان که مالا مال از ظلم و ستم شده باشد. من فرزند حسن بن علی

بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین،
پسر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهم السلام هستم.

سپس گفتم: چشم‌هایت را ببند.

من به امر حضرت، دیدگانم را بستم. هنوز لحظه‌ای نگذشته بود که
دستور داد: چشم‌هایت را باز کن.

بی درنگ دیدگانم را گشودم. وقتی نگاه کردم خود را جلوی قافله
یافتم و دیدم پیشاپیش کاروان قرار دارم اما همین که رو از قافله
برگرداندم تا امام زمانم را بنگرم متوجه شدم غایب گردیده و از نظرم
ناپدید شده است. دروذهای خدا بر او.

این ماجرا در کتاب کفایة المهتدی گزارش شده است.

از اعتقاد تا اخلاق و عمل

گرچه موضوع این نوشتار پیرامون معرفت به حضرت حجّت است
اما این نکته شایان توجه است که اعتقاد، جدای از عمل نیست و
معرفت، بر اندیشه و رفتار آدمی تأثیر فراوان دارد.

زیرا شناخت پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به
عنوان پیشوایان برگزیده‌ی الهی و صاحبان دانش و قدرت آسمانی
علاوه بر آن که خود، هدف است و موضوعیت دارد راه تربیت و تزکیه
هم هست.

معرفت به امام زمان علیه السلام و اعتقاد به علم و قدرت وهبی و

مقام ولایت آن حضرت، هم باور حقی است که رمز خوش بختی جاودان است، هم آثار روانی و عملی دارد که خودسازی معنوی و پاکی روح می آورد.

اکنون برخی از ثمرات اخلاقی و عملی این عقیده خاطر نشان می گردد.

زمینه های تربیتی

شناخت هر یک از مقامات نورانی حضرت بقیة الله و سایر معصومین علیهم السلام زمینه ی تربیتی خاصی در انسان پدید می آورد. چون جهات کمالات و شئون ولایت آنان مختلف و متعدد است و باز هر کمال و شأنی، جنبه های گوناگونی دارد. مثلاً یکی از کمالات آسمانی پیامبر و ائمه علیهم السلام علم و هبی و دانش خدادادی است اما همین علم و آگاهی، شئون مختلف پیدا می کند و جهات علوم آنان، متعدد می باشد. چنان که در کتاب اصول کافی بابی تحت عنوان «جهات علوم الأئمة علیهم السلام» آمده و ضمن آن گزارشی از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسیده که فرمودند:

رسایی دانش ما بر سه وجه است: گذشته و آینده و واقع شونده. اما گذشته برای ما تفسیر شده است. اما آینده برای ما نوشته شده و اما پدیده ها و حوادث، از طریق الهام به قلب ها و تأثیر در گوش ها می باشد (که فرشته با ما سخن می گوید) و این برترین دانش ما است.

هر خبر دیگری از مفضل حکایت شده که گفت: به حضرت ابوالحسن علیه‌السلام عرض کردم: از امام صادق علیه‌السلام گزارش نموده‌اند که فرموده است:

قطعاً دانش ما سه گونه می‌باشد: گذشته و نوشته شده و از راه ورود به قلب‌ها و تأثیر در گوش‌ها.
حضرت ابوالحسن علیه‌السلام فرمودند:

اما گذشته، مربوط به دانش مانسبت به امور پیشین است اما نوشته شده، مربوط به رویدادهای آینده است اما نکته‌هایی که در دل‌ها نقش می‌بندند از راه الهام می‌باشند و آن چه در گوش‌ها وارد می‌شوند از طریق ارتباط با فرشته است.

بحث گسترده پیرامون هر یک از شئون علمی امامان علیهم‌السلام یا ابعاد قدرت یا جهات عصمت و سایر مراتب فضائل و کمالات آنان، مستلزم کتاب مستقلی است و هر یک از آنها، منشاء آثار خاصی در روح عارف می‌گردد و زمینه‌ی تربیتی ویژه‌ای در وی به وجود می‌آورد. اکنون فقط دو مورد از این آثار را که مربوط به مباحث این کتاب است به اختصار بیان می‌داریم، یکی در باره‌ی اثر معرفت و توجه به دانش اهل بیت و دیگر پیرامون تأثیر معرفت و توجه به قدرت آن بزرگواران.

انگیزه‌ی تزکیه و خودسازی

اعتقاد به اینکه امام زمان علیه‌السلام از تمام حالات و حوادث آگاه

است و به موهبت الهی همه چیز را می‌داند و از گذشته و آینده با خبر است و از اسرار نهفته در دل‌ها و رازهای پنهان در باطن‌ها مطلع می‌باشد انگیزه‌ی مؤثری برای خودسازی و تزکیه است تا از گناهان فاصله بگیریم و به نیکی‌ها بگرویم. زیرا مسلماً افکار ناپسند و رفتار زشت، امامان را می‌آزارد چنان‌که کارهای نیک و نیات پاک، وی را خرسند می‌گرداند.

انسان معتقد به حضرت صاحب‌الزمان هرگز اندیشه‌ی خیانت و فکر معصیت در سر نمی‌پروراند و دامن به گناه نمی‌آلاید. چون از یک طرف می‌داند اعمال و افکار او به ائمه علیهم‌السلام عرضه می‌شوند و امام زمانش از کارهای ظاهری و انگیزه‌های درونی وی اطلاع دارند از سوی دیگر یقین دارد زشت کاری‌ها و پلیدی‌ها موجب رنجش خاطر و آزرده‌گی مولایش می‌باشند. به این خاطر می‌کوشد که هیچ‌گاه مرتکب گناه نشود.

خداوند در آیه‌ی ۱۰۵ سوره‌ی توبه فرموده است:

«وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»

یعنی (ای پیامبر به مردم) بگو: عمل کنید، به زودی خدا و پیامبرش و مؤمنان، کردار شما را می‌نگرند.

بر اساس مطالبی که از اهل بیت پیرامون این وحی قرآنی بیان شده «مؤمنان» که هم‌ردیف خدا و رسولش قرار گرفته و ناظر اعمال مردم‌اند امامان معصوم می‌باشند.

در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه‌السلام گزارش گردیده که در باره‌ی کلمه‌ی «مؤمنون» در این آیه، فرمودند:

«هُمُ الْأَيْمَةُ».

عبدالله بن ابان که نزد حضرت رضا علیه‌السلام موقعیتی داشت گوید: به امام عرضه داشتم: برای من و خاندانم در پیشگاه الهی دعا کنید. حضرت فرمودند:

مگر من دعا نمی‌کنم؟ سوگند به خدا کارهای شما در هر بامداد و شامگاه بر من عرضه می‌شود.

عبدالله گوید: من این مطلب را بزرگ شمردم (و پذیرش این حقیقت که هر صبح و شب، تمام اعمال بر امام ارائه گردد برایم گران آمد. آنگاه به خاطر آن که این واقعیت را از قرآن بیابم و در پذیرش آن نلغزم) به من فرمودند:

مگر تو کتاب خدا را نمی‌خوانی؟! آن جا که فرموده است: (ای پیامبر به مردم) بگو: عمل کنید، به زودی خدا و پیامبرش و مومنان کردار شما را می‌بینند.

سپس حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند:

به خدا قسم آن مؤمن، علی بن ابی طالب علیه‌السلام است.

از بیان هشتمین جانشین رسول خدا استفاده می‌شود «مؤمنان» در این آیه، امامان معصوم‌اند. این بزرگواران شاهد اعمال مردم‌اند و تمام

کارهای افراد، از ریز و درشت، زشت و زیبا، پنهان و آشکار، بر آنان عرضه می‌گردد.

بدیهی است هیچ شیعه‌ای بر خود نمی‌پسندد که در گزارش اعمالش به امام زمانش، زشتی و پلیدی باشد و از این که در حضور حجت خدا مرتکب گناه شود شرم دارد.

خصوصاً اگر متوجه باشد که گناهان، قلب مولایش را می‌آزارند و باعث اذیت پیامبر و ناراحتی ائمه علیهم‌السلام می‌گردند. چنان که در همان مدرک از سماعه روایت شده که گفت: حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرمودند:

چرا شما پیامبر را ناخرسند و اندوهناک می‌سازید؟!

مردی عرضه داشت: چگونه ما رسول خدا را می‌آزاریم؟!

امام علیه‌السلام فرمودند:

آیا نمی‌دانید که کارهای شما بر آن حضرت عرضه می‌شود و وقتی در پرونده‌ی اعمالتان، گناه و نافرمانی خدا را مشاهده کند آزرده خاطر می‌گردد. پس مراقب باشید به پیامبر بدی روا ندارید و او را ناراحت نسازید، بلکه خرسند و شادمانش نمایید.

ابوبصیر گوید: از حضرت صادق علیه‌السلام درباره‌ی این آیه توضیح خواستم و پرسیدم: مؤمنان (که در این گفتار آسمانی، هم‌ردیف خدا و پیامبر، ناظر اعمال مردم‌اند) چه کسانی می‌باشند؟

امام فرمودند:

«مَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ غَيْرَ صَاحِبِكُمْ»

چه فردی ممکن است باشد غیر از صاحب شما؟

یعنی امام و صاحب امر شما همان مؤمنی است که در وحی الهی نظاره گر کارهایتان معرفی شده است.

اکنون چند مورد را که ائمه علیهم السلام از اعمال پنهانی و رازهای پنهانی مردم خبر داده‌اند خاطرنشان می‌سازیم.

پرخاش به مادر، هرگز

مردی به نام ابراهیم بن مهزم گوید:

شب هنگام از خدمت امام صادق علیه السلام مرخص شدم و به سمت خانه‌ام راه افتادم.

مادرم نیز با من در یک جا زندگی می‌کرد. وقتی وارد منزل شدم بین من و مادرم گفتگویی رخ داد. من به تندی با وی حرف زدم و پرخاش نمودم.

آن شب گذشت. سحرگاه از خواب برخاستم و نماز صبح را بجای آوردم. سپس راهی خانه‌ی امام شدم.

وقتی به سرای حضرت رسیدم و قدم درون اتاق نهادم همین که نگاه آقا به من افتاد قبل از هر گفتگویی فرمود: چرا با مادرت به تندی حرف زدی؟

دلباخته‌ای در باران

عبدالله بن عطا گوید:

من در مکه سکونت داشتم و حضرت باقر علیه‌السلام در مدینه می‌زیستند. چندی بود دلتنگ امام شده و سخت مشتاق زیارتش. تا آن که به شوق ملاقات وی عازم سفر گردیدم و از مکه رهسپار مدینه شدم. شب در راه دچار طوفان گشتم. هوا سرد شد. آسمان می‌غرید و باران تندی می‌بارید. من که دلباخته‌ی دیدار امام بودم بی‌وقفه تاختم. مسافت بین مکه و مدینه را پیمودم و نیمه شب در میان باد و باران وارد شهر شدم و یکسره به طرف سرای امام رفتم.

به خانه‌ی مولایم که رسیدم از کوبیدن در خودداری نمودم، با خود گفتم این وقت شب در نمی‌زنم و همین جامی مانم تا صبح شود. در این اندیشه بودم که صدای حضرت را از درون منزل شنیدم. آقا نام مرا برد و به خدمتگزارش فرمود: در را برای ابن عطا باز کن که امشب گرفتار سرما شده و به زحمت افتاده است.

بی‌درنگ کنیزکی پشت در آمد و در را گشود. من وارد شدم و به حضور امام شرفیاب گردیدم.

از این قضایا و ماجراهایی دیگر نظیر آن روشن می‌شود که حجّت خدا به رازهای نهان آگاه است و تمام زشتی‌ها و زیبایی‌ها، سیئات و حسنات، افکار پلید و نیات پاک، همه در احاطه‌ی علمی او قرار دارند. بنابراین شایسته است انسان مراقب اعمال خود باشد و همواره

سعی کند در جهت تزکیه‌ی نفس و تقوی قرار گیرد. اکنون این فراز را با پیامی از حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام به پایان می‌بریم. باشد تا چون فروغی در دل‌هایمان بتابد و بر رشد و هدایت‌مان بیفزاید.

حضرت، ضمن نامه‌ای به محمدبن نعمان معروف به شیخ مفید فرمودند:

«فَإِنَّا يُحِيطُ عِلْمُنَا بِأَنْبَاءِكُمْ وَ لَا يَغُزِبُ عَنَّا شَيْءٌ مِّنْ
أَخْبَارِكُمْ وَ مَعْرِفَتُنَا بِالزَّلَلِ الَّذِي أَصَابَكُمْ»

دانش ما بر (اوضاع و) خبرهای شما فراگیر است و چیزی از (احوال و) اخبارتان بر ما پوشیده نیست و علم ما به انحراف‌ها و لغزش‌هایتان احاطه دارد.

رمز موفقیت‌ها

خواسته‌های انسان به طور کلی بر دو گونه است:

۱. رسیدن به موفقیت و رستگاری.

هر شخصی سعادت خود را در چیزی جستجو می‌کند و برای موفق شدن در همان جهت می‌کوشد، چه خواسته‌اش از امور مادی باشد و چه از امور معنوی و کمالات روحی مانند کسب علم و معرفت.

۲. رفع مشکلات و پریشانی‌ها و رهایی از بلاها و حوادث تلخ.

هر انسانی در معرض ده‌ها ناراحتی و گرفتاری است.

بدیهی است انسان در پی رسیدن به خواسته‌هایش، چه آرزوهای مادی و چه معنوی، نخست از مسیر عادی و طبیعی وارد می‌شود. اگر با تلاش خود به آرزوی دل رسید بسی خرسند می‌شود و خوش‌بختی را حس می‌کند اما اگر درهای مادی را به روی خود بسته دید و از اسباب طبیعی مأیوس گردید چه امیدی برای رسیدن به خواسته‌ها و رهایی از گرفتاری‌ها دارد؟ این جا است که به سوی قدرتی برتر رو می‌آورد و از نیرویی مافوق طبیعت استمداد می‌نماید.

شخصی که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام را می‌شناسد و آنان را صاحب قدرت آسمانی می‌داند در این موارد متوسّل به آنان می‌شود و حاجت می‌گیرد.

وقتی دانستیم امام زمان علیه‌السلام دارای توانایی وهبی است و اراده‌اش اراده‌ی خدا می‌باشد که تخلف از مراد ندارد و فرمانش بر تمام عوالم آفرینش به اذن الهی حاکم بوده و هر پدیده‌یی به امر ربوبی زیر سیطره و نفوذ قدرت او است هرگز مأیوس نگشته و حتی در موقع ناامیدی از همه‌ی ابزارهای مادی و وسایل ظاهری به آستان وی رو می‌آوریم و با توسّل به درگاه کریمانه‌اش حاجت روا می‌شویم.

در این موارد منکران مکتب وحی مأیوس و شکسته می‌شوند اما کسانی که خدا را باور دارند و حجّت خدا را کانون قدرت آسمانی می‌دانند نه تنها یأس و شکست به خود راه نمی‌دهند بلکه با استمداد از

امام زمان و توسل به پیشگاه ولی امر علیه السلام حوائج خود را می گیرند و از درد و رنج و بلا و اندوه نجات می یابند.

بنابراین یکی از آثار مهم اعتقاد به قدرت وهبی حضرت بقیة الله علیه السلام که نقش حیاتی در زندگی انسان دارد توسل به آن بزرگوار در شداید و ناملايمات است. چه آن که بسیاری از مردم گرفتار در طول تاریخ به آستان پر مهر او رو آوردند و عرض نیاز نمودند و حاجت گرفتند.

عجیب است که لطف کریمانه اش اختصاص به شیعه ندارد، بلکه هر درمانده ای که او را بخواند، هر راه گم کرده و سرگردانی که از وی استمداد نماید، هر بیچاره و دردمندی که دل از همه جا برگردد و خالصانه به درگاه حضرتش متوسل شود، چه مسلمان باشد و چه غیر مسلمان، چه شیعه باشد و چه غیر شیعه، امام بذل توجه و اظهار لطف نموده، از پریشانی و گرفتاری نجاتش می دهند و مورد احسانش قرار داده، آن چه مصلحتش باشد فرا راهش می نهند.

یک نمونه از دهها موردی که افراد غیر شیعه به او توسل جستند و موفق شدند این ماجرا است:

داستان ملکه

ملکه، فرزند عبدالرحمن و همسر مردی به اسم امین بود. آنها در نجف زندگی می کردند و از مذهب حق منحرف بودند.

ملکه دچار سر درد شدیدی شد و بر اثر یک بیماری مرموز به کلی نابینا شد.

سید محمد سعید افندی که از اساتید عامّه در نجف به شمار می رفت و در مدرسه ای نزدیک باب وادی السلام تدریس می نمود گوید:
شوهر این زن به نام ملا امین در کتابخانه ی حمیدی با من همکاری داشت. او روز سه شنبه نزد من آمد و با افسردگی و پریشانی حادثه ی نابینا شدن همسرش را برایم شرح داد و گفت: بعد از یک سر درد شدید هر دو چشم ملکه کور شد.

من اظهار تأثر کردم و گفتم: اگر می خواهی همسرت شفا پیدا کند امشب او را به حرم مطهر حضرت علی علیه السلام ببر و به حضرتش توسّل جسته شفای وی را طلب کن و آن بزرگوار را در درگاه الهی واسطه قرار بده شاید خداوند به برکت امیرالمؤمنین علیه السلام شفایش بخشد.

شب چهارشنبه که می خواستند او را به حرم برده و متوسّل شوند از شدّت درد چنان بی تاب بود که منصرف گردیدند.

پاسی از شب گذشت، هنوز زن بیچاره ناله می کرد و درد می کشید. همه متأثر و ناراحت بودند.

اواخر شب اندکی آرام گرفت و به خواب رفت اما چیزی نگذشت که از خواب پرید و اظهار خرسندی نمود. خواب عجیبی دیده بود. او با خوش حالی و انبساط خاطر رؤیای نوید بخش و اعجاز آمیزش را

تعریف کرد و گفت:

«در خواب دیدم شوهرم با خانمی به نام زینب مرا برای رفتن به حرم حضرت امیر علیه السلام و زیارت آن بزرگوار کمک نمودند. همراه آن دو حرکت کردم تا مشرف شوم و توسل جویم. در راه، مسجد بزرگ و با عظمتی دیدیم که پر از جمعیت بود. تصمیم گرفتیم به آن مسجد برویم و ببینیم چه خبر است.

وقتی وارد مسجد شدم صدای مردی را شنیدم که از میان انبوه جمعیت مرا شناخت و به من فرمود: ای زنی که هر دو چشمت را از دست داده‌ای نترس و نگران نباش، ان شاء الله هر دو دیده‌ات شفا می‌یابد.

من پرسیدم: شما کیستید؟ خدا در وجودتان برکت افزایش.

ایشان فرمودند: «أَنَا الْمَهْدِيَّ».

من مهدی هستم.

در این هنگام با خوش حالی از خواب پریدم و احساس کردم نشاط و لذت خاصی وجودم را فرا گرفته است.

خورشید بامداد چهارشنبه از افق سرزد. آن روز، سوم ماه ربیع الاول سال یکهزار و سیصد و هفده هجری بود که ملکه با شوهرش همراه عده‌ی زیادی از زنان به راه افتادند.

آن‌ها دسته جمعی راهی مقام حضرت صاحب الزمان علیه السلام شدند. این مقام که داخل وادی السلام می‌باشد دارای یک صحن و گنبد

است و در آن محرابی است که به حضرت مهدی علیه السلام منسوب می‌باشد.

وقتی به مقام رسیدند ملکه به تنهایی وارد شد. میان محراب نشست و با حال عجیبی به توسل و دعا پرداخت. او سخت منقلب بود، مثل ابر بهار اشک می‌ریخت، با صدای بلند گریه می‌کرد، آن قدر گریست که بی حال بر زمین افتاد.

زنان همراهش دورش را گرفتند و منتظر بودند تا به حال طبیعی برگردد.

ناگهان ملکه به هوش آمد و اطرافش را نگریست. او شفا یافته بود و همه جا را می‌دید. زن‌های عرب با مشاهده‌ی این کرامت، هلهله کنان غریو شادی برآوردند.

ملکه گفت:

«وقتی از حال رفتم دو مرد بزرگوار را دیدم که نزد من آمدند. یکی از آن دو سنّ بیشتری داشت.

آن آقای مسن تر جلو قرار داشت و آن شخص جوان، پشت سر او ایستاده بود. او که سنّ بیشتری داشت رو به من نمود و فرمود: نترس.

از ایشان پرسیدم: شما کیستید؟

فرمودند: من علی بن ابی طالب هستم و این شخصی که پشت سرم ایستاده فرزندم مهدی است.

سپس حضرت علی علیه السلام بانویی را که آن جا نشسته بود به نام

خواندند و فرمودند: ای خدیجه برخیز و دستت را بر دو چشم این زن بیچاره بکش.

آن بانو فرمان امام را امتثال کرد و بی درنگ برخاست. نزد من آمد، دستش را روی دیدگانم کشید که ناگهان به هوش آمدم و حال طبیعی‌ام را باز یافتم.

وقتی به خود آمدم متوجه شدم شفا پیدا کرده‌ام و چنان دیدگانم پر نور و سالم گشته که از سابق بیناتر شده و همه جا را بهتر از اول می‌بینم.» سپس ملکه با شوهر و زنان همراهش در حالی که آهنگ درود بر محمد و آل محمد سر می‌دادند رهسپار نجف شدند تا تربت پاک امیر مؤمنان علیه‌السلام را زیارت کنند.

هر گرفتاری در هر گوشه‌ی جهان به امام زمان علیه‌السلام متوسل شود و خالصانه او را بخواند به اقتضای مصلحتش مورد لطف و رحمت قرار می‌گیرد.

قدرت امامان منحصر به زمان و مکان خاصی نیست، دستگیری از درماندگان و محتاجان اختصاص به گذشته ندارد.

حضرت مهدی علیه‌السلام که حجّت خدا در این روزگار است گرچه در دوران غیبت به سر می‌برد و از دیده‌ها پنهان می‌باشد اما زنده است، در جمع مردم حضور دارد، ما را می‌بیند، راز دل‌هایمان را می‌داند، گاهی در مجالس خداپسندان و محافل علمی و معنوی ما شرکت می‌نماید، به شیعیانش مدد می‌رساند، آنان را در راه رسیدن به

کمالات، یاری می‌بخشد و هنگام گرفتاری‌ها به فریادشان می‌شتابد.
چنان که خود فرموده:

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاغَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ»

ما شما را به خود وانگذاشته، در رسیدگی و مراعاتتان اهمال
نورزیده و فراموشتان نکرده‌ایم.

حکایتی دیگر

اکنون سرگذشت شفا یافتن یک نفر از افرادی را که در عصر حاضر
رخ داده، از کتاب کرامات المهدی علیه السلام یادآور می‌شویم تا فقط به
وقایع گذشته اکتفا نگرود.

یکی از خدام آستان رضوی گوید:

برای کشیدن دندان نزد دکتر رفتم. دکتر گفت: غده‌ای هم کنار زبان
شما است که باید جراحی شود. من موافقت نمودم اما پس از عمل
جراحی لال شدم و قدرت حرف زدن را از دست دادم.
ناگزیر همه چیز را روی کاغذ می‌نوشتم و به این وسیله با دیگران
ارتباط برقرار می‌کردم. هرچه به پزشک مراجعه نمودم فایده‌ای
نبخشید. دکترها می‌گفتند رگ گویایی شما صدمه دیده است.

ناراحتی و بیماری به من فشار آورد. ناچار برای معالجه عازم تهران
شدم. در تهران روزی خدمت آقای علوی رسیدم. ایشان فرمودند:
راهنمایی من به تو این است که چهل شب چهارشنبه به مسجد

جمکران بروی، اگر شفایی هست آن جا است.
تصمیم جدی گرفتم. هر هفته از مشهد با هواپیما به تهران می‌آمدم و
شب چهارشنبه به مسجد جمکران مشرف می‌شدم.
در هفته‌ی سی و هشتم، بعد از نماز به سجده رفتم و صلوات
می‌فرستادم که ناگهان حالت خاصی به من دست داد. دیدم همه جا،
نور باران شد و آقایی وارد شدند. مردم هم پشت سر ایشان بودند و
می‌گفتند: حضرت حجة بن الحسن علیه‌السلام می‌باشند.
من گوشه‌ای ایستادم و با خود اندیشیدم که نمی‌توانم به آقا سلام
کنم. حضرت نزدیک من آمدند و فرمودند: سلام کن.
من به زبانم اشاره کردم تا اظهار بدارم لال هستم و الابی‌ادب
نمی‌باشم که سلام نکنم.

حضرت بار دوم فرمودند: سلام کن.
بلافاصله زبانم باز شد و سلام کردم. در این هنگام به حال عادی
برگشتم و متوجه شدم در سجده و مشغول صلوات فرستادن هستم.

سرگذشت من

حسن عراقی گوید:

در دمشق، پایتخت سوریه زندگی می‌کردم. هنوز در سن نوجوانی
بودم و دوستانی داشتم که در ساعات فراغت با آنان سرگرم تفریح
می‌شدم و به لهو و لعب می‌پرداختم.

آن روز جمعه بود. من به شیوه‌ی همیشه با رفقا مشغول لهو و لعب شدم.

ناگهان به خود آمدم و بر خویشتن نهیب زدم که آیا تو برای این سرگرمی‌ها و هوس‌بازی‌ها آفریده شده‌ای؟!

همان جا خداوند قلبم را تکان داد، وجدانم را بیدار کرد، پلیدی گناه و بی‌بند و باری را برایم آشکار نمود و نجاتم داد.

در پی این تحوّل فکری بی‌درنگ برخاستم، بزم عیش را ترک کردم و از جمع آنان گریختم.

هرچه خواستند مرا برگردانند اعتنایی نکردم تا مایوس شدند و از من دل بردند.

جمعه بود و روز عبادت، وقت توبه بود و هنگام ندامت، تصمیم گرفتم به مسجد بروم تا آن انقلاب درونی و بارقه‌های معنوی را با حال و هوای خانه‌ی خدا و فضای ملکوتی آن بیامیزم.

وقتی وارد مسجد شدم دیدم شخصی بر کرسی خطابه قرار گرفته و برای مردم سخنرانی می‌کند. او درباره‌ی حضرت مهدی علیه‌السلام صحبت می‌کرد.

حالت عجیبی به من دست داد. احساس کردم امام زمانم را خیلی دوست دارم و قلبم سرشار از محبت او گردید.

آن روز گذشت، در پی آن تحوّل روحی، لهو و لعب را ترک کردم، دست از گناه برداشتم و آرامش خاطر یافتم. اما سوزی در درونم برپا

گردید که به سان شعله‌ی فروزنده‌ای جانم را مشتعل ساخت.
آن سوز، سوز محبت بود.

روز به روز علاقه و اشتیاقم بیشتر شد و چنان شیفته‌ی وصالش گردیدم که در تمام سجده‌هایم او را طلب می‌کردم و هرگز سجده‌ای نرفتم که از درگاه خداوند سبحان دیدار امام زمانم را درخواست نکنم. یک سال گذشت. در طول این دوازده ماه هرگز از یاد محبوبم غافل نماندم. همواره در پی او می‌گشتم، اشک فراق می‌ریختم، در خلال دعاها و عبادت‌هایم توفیق دیدار او را از پروردگار می‌خواستم و هر بار که سجده می‌کردم به درگاه خدا می‌نالیدم و با تمام وجود تشرّف به خدمت حضرتش را مسئلت می‌نمودم، تا آن که یک شب در جامع دمشق، نماز مغرب را به جا آوردم و مشغول نماز مستحبی شدم. بعد از فراغ، به حال خود نشسته بودم که ناگهان احساس کردم دستی روی شانهم قرار گرفت. صورتم را برگرداندم، دیدم آقای پشت سرم نشسته و دستش را بر شانهم نهاده، بی‌مقدمه به من فرمود: خدا دعایت را اجابت نمود چه می‌خواهی؟

لحظه‌ای به او خیره شدم، عمامه‌ای مانند عمامه‌ی مردم غیر عرب بر سر و جامه‌ای گشاد و بلند از پشم شتر روی لباس‌هایش دربرداشت.
پرسیدم: شما کیستید؟

فرمود: من مهدی هستم.

دست آن حضرت را بوسیدم و عرضه داشتم: همراه من به خانه‌ام

تشریف بیاورید و منت نهاده سرای مرا منور سازید.

آقا در کمال مهربانی و نهایت بزرگواری دعوت مرا پذیرفتند و فرمودند: بله خواهم آمد.

وقتی درون خانه تشریف آوردند دستور دادند: جایی را برایم اختصاص بده که تنها باشم و هیچ کس غیر از خودت راه نیابد. من اتاقی را مخصوص آن حضرت قرار دادم و خود نیز گوش به فرمانش، تا هر چه گوید انجام دهم.

حضرت بقیة الله علیه السلام یک هفته در خانه ام ماندند.

در مدت این هفت شبانه روز اذکار و اورادی به من آموختند و فرمودند: دعای خود را به تو یاد دادم که هر روز بخوانی و ان شاء الله مداومت نمایی.

آنگاه چنین توصیه کردند: یک روز را روزه می داری و یک روز را افطار می کنی، هر شب پانصد رکعت نماز می خوانی و به بستر استراحت نمی روی مگر خواب بر تو غلبه کند.

من با شوق فراوان برنامه ای را که حضرتش تعلیم نمودند پذیرفتم و به انجام آن پرداختم. هر شب پانصد رکعت نماز بجا می آوردم، هرگز عبادت را ترک نمی کردم و به بستر نمی رفتم مگر وقتی خواب بر من غالب می شد و بی اختیار خوابم می برد.

بعد از یک هفته اراده ای رفتن نمودند و به من فرمودند: از حالا به بعد با هیچ کس رفاقت و هم نشینی نکن، زیرا آن چه آموختی برای

رستگاریت کافی است و به دیگری احتیاج نداری، هر مطلب و سخنی نزد هر که باشد از آن چه در محضر ما به دست آوردی پایین تر است و از حقایق و معارفی که از ما به تو رسیده کمتر است. به این خاطر زیر بار منت هیچ کس نرو و از احدی راه مجو که فایده‌ای ندارد و به حالت سودی نبخشد.

عرضه داشتم: اطاعت می‌کنم گوش به فرمان شما هستم.

آنگاه حضرت از منزل بیرون رفتند و من نیز پشت سر ایشان خارج شدم تا با امام زمانم خدا حافظی کنم و آن بزرگوار را بدرقه نمایم. اما همین که در آستانه‌ی در قرار گرفتم فرمودند: از همین جا. من همان جا کنار در ایستادم. امام تشریف بردند و نگاه من بدرقه‌ی راهشان بود تا از نظرم ناپدید شدند.

عبدالوهاب شعرانی صاحب کتاب «یواقیت و جواهر» پس از گزارش این رویداد گوید:

حسن عراقی که به سعادت ملاقات امام عصر علیه‌السلام نایل آمد گفت: من از حضرت مهدی علیه‌السلام پرسیدم: چند سال از عمر شما می‌گذرد؟

فرمودند: اکنون ششصد و بیست سال از عمر من سپری شده است. حسن عراقی در زهد و معنویت به جایی رسید که همردیف بزرگان عصر خویش قرار گرفت و از جهت عبادت و معرفت و نیل به مقامات معنوی و کمالات روحی نامور گردید. وی حدود یکصد و سی سال در

این جهان زیست و سرانجام در مصر مدفون شد. داستان تشرّف حسن عراقی و هدایتش به مذهب شیعه و مقامات معنوی، از جهات مختلفی آموزنده و شایان توجّه است ولی آن چه ما را بر آن داشت که در این نوشتار به یادآوری آن پردازیم نکته‌ی مهمّی است که اکنون خاطر نشان می‌سازیم:

نکته‌ی مهم

نکته‌ی شایان توجّه این است که بدانیم بیماری‌های روحی از امراض جسمی بسی خطرناک‌تر است و تیره‌دلی به مراتب از نابینایی ظاهری بدتر است.

بنابراین سزاوار است چنان که در ناراحتی‌های دنیوی و بیماری‌های جسمانی به امام زمان علیه‌السلام متوسّل می‌شویم و شفا می‌طلبیم در امور معنوی نیز از حضرتش استمداد کنیم و از وی بخواهیم تا ما را تربیت نماید و در جهت تزکیه و تقوی قرار دهد و از انحراف‌های اخلاقی و اعتقادی نجات بخشد.

پس اگر آن بانو که حکایتش گذشت از درد کوری نالید و به امام عصر علیه‌السلام توسّل جست و شفایافت، اگر آن خادم حضرت رضا علیه‌السلام از لال شدن نالید و به جمکران مشرف شد و شفا گرفت صد چندان باید مردمی که گرفتار حسد و تکبر و غیبت و دروغ و بی‌نمازی و نگاه به نامحرم و سایر گناهان هستند به درگاه خدا رو آورند و از

پیشگاه امام زمان علیه السلام شفا طلبند و صمیمانه به او متوسل شوند تا از تیرگی شهوات ناروا نجاتشان بخشد و به نور ایمان و فروغ پاک دلی و کمالات روحی نایلشان گرداند.

زیبایی صورت و جمال سیرت

جمال ظاهر، وابسته به زیبایی صورت و صفات جسمانی است اما جمال روح و آراستگی دل مربوط به خصال نفسانی و خلق و خوی درونی است. کسی که حسود و دروغ‌گو و بی‌نماز و مردم‌آزار باشد و گرفتار شهوات ناروا گردد سیرتی پلید و باطنی زشت دارد، گرچه به ظاهر خوش اندام و زیبارو باشد.

از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«الْجَمَالُ الظَّاهِرُ حُسْنُ الصُّورَةِ، الْجَمَالُ البَاطِنُ حُسْنُ

الشَّرِيعَةِ».

زیبایی ظاهر خوش صورتی است. زیبایی درون خوش سیرتی

است.

بنابراین رمز رستگاری، نجات از پلیدی باطن و کوردلی است و سزاوار است آدمی برای موفقیت در این مرحله که بس دشوار و خطرناک است دست نیاز به درگاه ذات بی‌نیاز برآورد، حجت خدا را در پیشگاه الهی واسطه قرار دهد و به امام عصر علیه السلام توسل جوید تا تقصیرش را ببخشاید، توبه‌اش را بپذیرد، به انجام نیکی‌ها توفیقش

دهد و انحراف‌های اعتقادی و بیماری‌های اخلاقی‌اش را درمان نموده، به قلّه‌ی انسانیت و سعادت رهنمونش گردد. چنان که حسن عراقی را مدد نمود و ارشاد فرمود.

البته ما باید بجوییم و بخواهیم و بکوشیم و توسّل نماییم تا او نگاهی کند و شفا بخشد و فیض رساند. ما باید دعا کنیم و زاری نماییم و تشنه‌ی معارف گردیم تا او نظری کند و جلوه‌ای نماید و از معارف ربّانی سیرابمان سازد.

در این زمینه فرازهایی از سخنان مرجع بزرگ شیعه حضرت آیه‌الله العظمی و حید خراسانی را یادآور می‌شویم.

از دل سنگ تا منبع نور

«مسئله درسی نیست، تحصیلی نیست. شیشه‌ای که در دلِ سنگ است هر چه بر آن بخوانی که چگونه می‌شود لامپ شد، چه جور می‌شود به برق متصل شد، چه طور می‌شود روشن شد اثری ندارد. بحث، فکری نیست. این «کفایة الاصول» نیست. این «نهایة الدرایة» نیست. این «جواهرالکلام» نیست که نزد استاد بنشیننی و درسش را بخوانی. راه، راه، راه دیگری است.

راه این است: آن شیشه‌ای که در دلِ سنگ نهفته، نخست باید از دلِ سنگ بیرون بیاید. باید در کوره ذوب شود. بعد که آب شد، جدا بشود. وقتی جدا شد، نفس شیشه‌گر در آن دمیده شود. تا دم شیشه‌گر به آن

نخورد ساخته نمی شود. باید پُف شیشه گربه آن برسد تا لامپ شود. سپس باید دستی بیاید و آن لامپ را به برق متصل کند، تا کار به سامان رسد و شیشه مبدل به منبع نور گردد و روشن شود. اما برق عالم غیب و نور خدا:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيئُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ»^۲

من و توبه سان شیشه ایم که در دلِ سنگ نهفته ایم. باید نخست از دلِ سنگ خارج شویم. باید ابتدا حرارتی به ما بخورد و ذوب شویم. بعد که آب شدیم از سنگ جدا شویم. بعد نفس شیشه گرمی رسد. آن شیشه گر این لامپ وجود آدمی و گوهر انسانی، حضرت حجة بن الحسن علیه السلام

۱. خدا نور آسمانها و زمین است، مثل نورش همانند قندیلی است که چراغی در آن است آن چراغ در بلوری است، آن بلور مانند ستاره‌ای درخشان است که از درخت خجسته‌ی زیتونی افروخته شود، نه شرقی و نه غربی، روغنش تابناک گردد هر چند آتش به آن نرسد. فروغی است بر فروغی، خدا هر که را بخواهد به نورش هدایت کند و خدا برای مردم مثلها بزند و خدا به هر چیزی دانا است. (سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵)

۲. از خدا نوری برایتان آمد و کتابی آشکار. (سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۵)

است. او است که باید بدمد تا روح زنده شود. غیر از او همه غلط است. وقتی چنان شد که از دل سنگ بیرون آمدیم نوبت به او می‌رسد. اول باید ما این کار را انجام دهیم و به او توسل پیدا کنیم بعد هیچ جا لازم نیست برویم. نه به شرق و نه به غرب، او همه جا هست. فقط شیشه‌ی دلت را از درون سنگ درآور، وقتی بیرون آمد، او می‌دمد، خودش هم به برق ملکوت متصل می‌نماید، متصل که شد کار به سامان می‌رسد. راه این است.»

سپس درباره‌ی نافله‌ی شب توصیه نمودند و آن را نخستین قدم در جهت ذوب شدن و تزکیه‌ی نفس دانستند و با استناد به آیات سوره‌ی مبارکه‌ی مزمل پیرامون اهمیت نافله‌ی شب فرمودند:

«کلید، این جا است. همه از امشب تصمیم بگیرید، قُمِ اللَّيْلِ، هر چه هست آن وقت است، به هر قیمتی هست از دست ندهید. این برهانی است که آخر برهان است. اوّل سوره خطاب به شخص پیغمبر است. قُمِ اللَّيْلِ (شب را به پا خیز) دنبالش می‌فرماید: وَ رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً.

این همه تأکید به نماز شب حساب دارد، رازی دارد، سرّی دارد، راه خدا را باید از خود خدا یاد گرفت و از معلمینی که او معین کرده است. چون پیغمبر خاتم است او یک حساب خصوصی دارد. بعد نوبت می‌رسد به حساب عمومی، آخر سوره برای همه است.»

این مطالب قسمتی از بیانات ایشان بود که در مسجد اعظم قم در مجلس درس ایراد نمودند. معظم‌له در روز چهاردهم شعبان ۱۴۰۵

هجری قمری نیز در مسجد سلماسی قم پس از درس، مطالبی پیرامون مقام امام زمان علیه السلام و توسل و توجه به آن حضرت بیان داشتند که فرازهایی از آن چنین است:

«قسم خوردن به اسماء جلالیه، خیلی خطر دارد و اهم اسماء جلالیه، اسم «عزت» است. شیطان گفت: به عزت تو قسم تمام آن‌ها را گمراه خواهم کرد «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» مگر بندگانت که خالص شده‌اند.

کیست که بتواند ادعا کند و بگوید من از عبادالله مخلصین هستم؟ تنها راه نجاتی که هست توسل به کسانی است که نزد خدا آبرو مندند و عالی ترین شخصیت آبرو مند در درگاه الهی در عصر ما که آن بزرگوار منحصر به فرد است و ثانی ندارد حضرت ولی عصر علیه السلام است. خلاصه دفتر کمال انسانیت به این اسم مقدس مهر زده شده است. بنابراین اگر ما بخواهیم نتیجه‌ای بگیریم غیر از این که به اسم آن حضرت توسلی بجویم راه دیگری نداریم. شاید از این جا اثری پیدا شود و الا همه باید از این علم‌ها و عمل‌ها مأیوس باشیم که اگر مأیوس نباشیم اول بدبختی است.

البته باید کار کنید، یعنی آخرین درجه‌ی جهاد علمی و عملی را انجام دهید. اما به این‌ها اعتمادی نداشته باشید مگر از سوی آن حضرت نفسی دمیده شود.

آیا درس خوانده‌ایم که عالم شویم و نظر در همین جا ماند یا به این

انگیزه درس خوانده‌ایم که عالم شویم چون خدا عالم را دوست دارد؟ به این مرتبه رسیدن که عالم شویم چون خدا عالم را دوست دارد خیلی دشوار است. زیرا معنایش این است که من درس می‌خوانم چون خدا دوست دارد و تمام مناط، دوستی او است به این جهت اگر امروز دوستی او در بدترین شغل باشد باید چنان باشم که از تمام این مشاغل دست بردارم و به آن پردازم. آیا چنین شده‌ام؟! این است که از خطر گذشتن خیلی مشکل است.

هر روز صبح و شب توسّلی به امام عصر علیه‌السّلام داشته باشید تا از آن حضرت کمکی برسد و نظری شود، به این گدایی صبح و شب در خانه‌ی حجة بن الحسن علیه‌السّلام امید داشته باشید، از آن جا است که امید می‌آید، و عمل‌ها هم ارزش پیدا می‌کند».

فرازهایی دیگر از سخنان این مرجع بزرگ، با اندک تغییری در عبارات چنین است:

طهارت روح

«هسته‌ی مرکزی برای سعادت تمام سعادت‌مندان و اصطفاء تمام برگزیدگان در درگاه خدا طهارت است و تا بشری پاک نشود به مقامی نخواهد رسید.

و این به قدری اهمیت دارد که هم در نظام خلقت و دستگاه آفرینش و هم در نظام تشریح و سازمان دین، اوّل اساس عبارت از طهارت است.

فقه اسلام مشتمل بر کتب مهمی است ولی اول کتابی که فقه دین با آن شروع می‌شود کتاب طهارت است، در خلقت و آفرینش هم اول کلمه عبارت است از طهارت.

مردم باید از نظام عالم و قانون دین، حکمت خدا را درس بگیرند و بر طبق آن حکمت حرکت کنند.

زمینی را که می‌خواهند در آن دانه بکارند تا وقتی پاکیزه نشود و منافیات رشد بذر و گیاه از آن گرفته نشود دانه در آن زمین پاشیدن غلط است، پس اول کاری که باید در زمین انجام شود تطهیر زمین است. منتهی «طَهَارَةُ كُلِّ شَيْءٍ بِحَسَبِهِ» طهارت هر چیزی به حسب همان چیز است، طهارت زمین به حسب زمین است، طهارت انسان از نظر جسم، به حسب تن انسان و از نظر عقل و روح و فکر به حسب عقل و روح و فکر آدم است.

از زمینی که تا پاک نشود پاک نمی‌رویاند تا بشری که عالی‌ترین میوهی این عالم است اول مطلبی که باید در آن رعایت شود طهارت است و تا طهارت در انسان از نظر جسم و جان تحقق نیابد بشر به مقامات معنوی و کمالات عقلی نخواهد رسید.

«وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ
وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»^۱.

۱. و هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم، خدا تو را برگزید و تو را پاکیزه نمود و تو را بر زنان جهان‌ها برگزید. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۸

اصطفای اول در بندگان نخبه‌ی خدا، اصطفای ابتدایی است و آن یک بحث مهم عمیق پر مغزی است که از حوصله‌ی الان خارج است. مرحله‌ی دوّم، اصطفای ثانوی است. این اصطفای مربوط است به طهارت اختیاری، که تا وقتی در انسان، پاکی پیدا نشود به اختیار، آن اصطفای حاصل نخواهد شد.

در مقام سیر روح، اول وظیفه‌ی بشر، تخلیه است، سپس تخلیه. یعنی اول باید روح از کثافات و آلودگی‌ها پاک شود بعد به فضائل و مناقب زیور بگیرد. خدا هم وقتی بعثت پیامبر را بیان می‌کند می‌فرماید:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ».

پس تا هنگامی که تزکیه نشود، علم کتاب و حکمت حاصل نخواهد شد. بنابراین وقتی آیین خدا، هم در نظام خلقت و هم در نظام دین بر اساس طهارت است بشر باید بفهمد که با ناپاکی به جایی نخواهد رسید. منتهی پاکی در انسان، از همه‌ی کائنات مشکل‌تر است. سرّش این است که آدمی از نظر معنی رشدش خیلی عجیب است گرچه از نظر ظاهر، رشد آدم کم است ولی رشد معنوی انسان بهت‌انگیز است.

امروز دنیا رو به ناپاکی می‌رود و هیچ وقت مثل امروز دنیا به پلیدی نرفته است. نجاست دنیا امروز به گسترش ظلم است، به کفر و طغیان است، به خیانت و بی‌عفتی و بی‌غیرتی است. و آن عاملی که دنیا را به

ناپاکی می برد روح پلید انسان‌های طغیان‌گر است. وقتی روح مردمی نجس شد جهان را به فساد و تباهی می‌کشاند که خدا در قرآن می‌فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ».

پس وقتی روح بشر نجس شد، نه تنها صحرا بلکه دریا هم پلید می‌گردد.

پلیدی روح انسان بسیار خطرناک است، زیرا آلودگی‌های تکوینی، دستگاه تطهیرش در خود آفرینش هست. مثلاً هوا آلوده می‌شود، خدا دستگاه پاکیزه نمودن هوا را مرتب کرده است، آب دریا تبخیر می‌شود، ابرها پدید می‌آیند، وزش باد و بارش باران هوای آلوده و کثیف را تصفیه می‌کنند و فضا از گرد و غبار و کثافت‌ها تطهیر می‌شود. ولی وقتی فضای روح بشر نجس شد طهارتش خیلی مشکل است. (چون این طهارت، اکتسابی است و باید با اختیار تحقق پذیرد).

بارانی که باید برای تطهیر جان انسان بر آن بیارد کلام خدا و قرآن است، تا باران قرآن بر قلب انسان نبارد پاکیزه نخواهد شد و پس از بارش این باران، باز برای پاک شدن روح انسان، آفتابی باید بر آن بتابد که آن آفتاب، توجه امام زمان علیه‌السلام است. ریزش آن باران و تابش این آفتاب، بسی دشوار است و تا انجام نشود روان بشر به کمال نخواهد رسید.

پس طهارت روح به دو مطلب بستگی دارد: یکی تلاوت آیات قرآن

و ریزش کلام خدا بر عقل و هوش، نه فقط بر گوش، و تحقق قانون
قرآن در زندگی بشر، و یکی تابش خورشید ولایت و لطف و توجه
حضرت ولی عصر امام زمان علیه السلام.»



امام زمان در قرآن

قرآن، ظاهری دارد و باطنی، تفسیری دارد و تأویلی، آیات فراوانی در قرآن آمده که به امام زمان علیه السلام تأویل شده است. شرح تمام آن آیات و احادیث پیرامون آن، مجموعه‌ی مستقلی می‌خواهد. اکنون پنج آیه را نمونه‌وار خاطر نشان می‌سازیم.

۱- حجت غایب

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^۱

قرآن راهنما و هدایت کننده‌ی پرهیزکاران است، آنان که به غیب ایمان آورند.

امام صادق علیه السلام در باره‌ی این آیه فرمودند: (مراد از مؤمنان به غیب) کسانی هستند که به قیام حضرت قائم علیه السلام اقرار دارند و به

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲ و ۳

حقانیت آن معترفند.

در گزارشی دیگر از آن بزرگوار آمده که منظور از پرهیزکاران، شیعیان امیرمؤمنان علیه السلام می باشند و غیب، حجّت پنهان است. از تأویل این آیه استفاده می شود که حضرت مهدی علیه السلام دارای غیبت می باشد و کسانی که به او ایمان دارند اهل تقوی و مورد هدایت خاص قرآن هستند.

۲- انتظار ظهور

«فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِهُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»^۱

بگو غیب از آن خداوند است پس در انتظار باشید که من نیز با شما از منتظرانم.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

مراد از غیب، حجّت غایب می باشد و شاهدش این سخن خداوند است که فرموده: بگو غیب از آن خداوند است پس در انتظار باشید که من نیز با شما از منتظرانم.

از باطن این آیه اهمیت انتظار و مقام منتظران حضرت مهدی علیه السلام استفاده می شود.

۳- وارثان زمین

«أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۱

وارثان زمین، بندگان شایسته و صالح من خواهند بود.

از امام باقر علیه السلام گزارش شده که در تأویل این آیه فرمودند:

وارثان زمین، یاران حضرت مهدی، در آخرالزمان می‌باشند.

و نیز از تفسیر قمی حکایت شده که منظور از وارثان حکومت

زمین، حضرت قائم علیه السلام و یاران وی هستند.

۴- پایان فتنه و ستم

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»^۲

و با آنان (یعنی با کفار و مشرکان) بپیکار کنید تا هیچ فتنه‌ای

نماند و تمام دین از آن خدا باشد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

هنوز تأویل این آیه نیامده و وقتی قائم ما اهل بیت قیام کند کسانی که

در زمان او باشند تأویل و مفاد این کلام خدا را خواهند دید. در آن

هنگام دین محمد صلی الله علیه و آله به همه‌ی جاهایی که شب پوشش

خود را می‌گستراند خواهد رسید تا در سراسر زمین، هیچ شرک و

۱. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۵

۲. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۹

بت پرستی نماند.

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که در باره‌ی این سخن الهی فرمودند:

هنوز وقت تأویل این آیه نرسیده زیرا پیامبر برای تأمین نیاز خود و یارانش (از کفار و مشرکان) جزیه می‌گرفت (و آنان را نمی‌کشت) وقتی مفاد کامل این آیه تحقق یابد جزیه پذیرفته نمی‌شود و باید تمام کفار از بین بروند تا توحید و یکتاپرستی، سراسر گیتی را فراگیرد و هیچ شرکی در جهان نماند.

از آیه و حدیث فوق استفاده می‌شود که با ظهور امام عصر علیه السلام فتنه و ظلم و فساد و شرک از تمام زمین برچیده می‌شود و بت پرستانی که با دیدن معجزات و نشانه‌های آسمانی قیام آن حضرت باز هم به وی ایمان نیاورند و دعوتش را به یکتاپرستی نپذیرند و با آن موعود الهی به ستیز و نبرد برخیزند نابود خواهند شد.

۵- ندای جهانی اسلام

«وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً»^۱

و هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه ناخواه در برابر او گردن نهاده و تسلیم است.

امام صادق علیه السلام در تأویل این آیه فرمودند:
زمانی که قائم ما اهل بیت قیام کند هیچ نقطه‌ای از زمین نماند مگر آن
که گواهی به لا اله الا الله و محمد رسول الله در آن طنین انداز شود.



سخنانی کوتاه از حضرت مهدی علیه السلام

اکنون سخنانی کوتاه از امام عصر ارواحنا فداه را ترجمه می‌کنیم تا «حُسن ختام» این نوشتار باشد.

۱- من برای اهل زمین، امان هستم چنان که ستاره‌ها ایمنی بخش اهل آسمان‌اند.

۲- برای تعجیل فرج، بسیار دعا کنید که همان مایه‌ی گشایش (و نجات) شما باشد.

۳- خداوند عزّ و جلّ زمین را از حجّت خویش خالی نگذارد.

۴- حق با ما است و در ما می‌باشد و غیر از ما هیچ کس چنین نگوید مگر دروغگوی بی‌اصل و ریشه، و جز ما احدی مدّعی این مقام نگردد مگر شخص گمراه و سرگردان.

۵- نهان‌زیستی و غیبت کامل، واقع گردید و ظهور، تحقق نیابد مگر بعد از اجازه‌ی خداوند عزّ و جلّ و آن پس از زمانی طولانی و قساوت قلب‌ها و پر شدن زمین از ظلم و ستم خواهد بود.

۶- لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر کسی که یک درهم از مال ما را به ناروا و حرام بخورد.

۷- ظهور فرج با خدای تعالی است و هر که وقتی تعیین کند دروغ گفته است.

۸- خدای عز و جلّ با کسی قرابت و خویشاوندی ندارد و هر که مرا انکار کند از من نیست و راهش راه پسر نوح می باشد، اما راه عمویم جعفر و فرزندانش، راه برادران یوسف است.

۹- بهره مند شدن از من در زمان غیبتم مانند بهره مندی از آفتاب است هنگامی که ابر آن را از دیده ها پنهان کرده باشد.

۱۰- هر که به ما ظلم کند در زمره ی ستمگران به ما قرار دارد و لعنت خدا بر او است، به خاطر سخن خداوند که فرموده است: لعنت خدا بر ظالمین.

۱۱- من بقیه ی خداوند در زمینش و انتقام گیرنده از دشمنانش هستم.

۱۲- من آخرین وصی پیامبرم و خداوند به واسطه ی من بلا را از دودمانم و شیعیانم برمی دارد.

۱۳- آیا پنداشتید که چون خدا او را (یعنی حضرت عسکری را) برگرفت (و وی به شهادت رسید) وسیله و سبب بین خود و خلقتش را قطع نمود؟! هرگز. چنین نبوده و نخواهد بود تا آن که قیامت فرا رسد و فرمان الهی آشکار گردد.

۱۴- من قائم از دودمان محمد صلی الله علیه و آله هستم، (آنگاه به شمشیر بلندی که بالای سر حضرتش، از سقف آویخته بود اشاره نمود و فرمود) من همانم که در آخرالزمان با این شمشیر قیام می‌کنم و زمین را سرشار از عدل و داد می‌سازم چنانکه پر از ظلم و جور شده است.

۱۵- قلب‌های ما (اوصیای پیامبر) ظرف‌های اراده و مشیت خداوند است، پس هر گاه خدا خواست ما نیز خواسته‌ایم، چنان که خدا می‌فرماید: و نمی‌خواهید مگر آن که خدایی که پروردگار جهان‌ها است اراده نماید.

این کتاب از ثلث پدرم مرحوم آقای حاج سیدجواد موسوی حجازی چاپ گردید تا پس از فروش، سرمایه‌ای برای انتشار آثار دیگر باشد. پروردگارا این خیر قلیل را بپذیر و آن مرحوم را از رحمت و مغفرت بهره‌مند فرما و بر علو درجاتش بیافزا.

حضرت سجّاد علیه السلام فرمودند :

«خداوند به موسی وحی نمود: اگر بنده‌ای را که از درگاهم
گریخته یا از آستانم گم شده برگردانی، از صدسال عبادت که
روزهایش روزه باشی و شب‌هایش به نماز برخیزی برایت بهتر
(و پاداشش بیشتر) است. موسی پرسید: آن بنده‌ای که از درگاهت
گریخته کیست؟ خداوند فرمود: گناهکار سرکش. سپس پرسید:
آنکه از آستانت گمشده کیست؟ خداوند فرمود: کسی که امام
زمانش را نشناخته و از راه روشن دینش آگاه نیست. امام زمانش را
به او بشناسان و راه درست دین را به او معرفی کن و پرستش
پروردگار و رسیدن به خشنودی خدا را به او بیاموز.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند :

روز قیامت، ارزش مرگبی که علما (برای نشر معارف و حیانی و
احیای مذهب حق) به کار برده‌اند با خون شهدا سنجیده می‌شود،
آنگاه مرگب دانشمندان بر خون شهیدان برتری می‌یابد.

کتابهای چاپ شده از همین محقق

- آخرین سفیر
- مشکلات مذهبی جوانان
- پیام امام زمان علیه السلام
- داستان‌های کوتاه
- روح هستی
- چگونه امام زمان را بشناسیم
- پیرامون مقام امام زمان علیه السلام
- خاطره آن شب
- ستاره پنهان
- سرگذشت روح انسان
- ماجراهای تاریخی
- ازدواج در نظام آفرینش
- امام زمان بهار دل‌ها
- مقدمه‌ای بر ولایت اهل بیت علیهم السلام

برای آشنایی بیشتر با آثار مؤلف

به سایت اندیشوران - سید جمال الدین حجازی - مراجعه کنید.

www.andishvaran.ir